

(تولد یک فاجعه)



نویسنده: پژوهشگر سراج ادیب

سال ۲۰۲۶

شناسنامه کتاب: افغانستان و جنگ سرد

نویسنده: سراج ادیب - نویسنده و پژوهشگر

پخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم

سال نشر: ۱۴۰۵/م ۲۰۲۶ خ

یادداشت نویسنده اثر:

این کتاب، مشتمل بر پانزده فصل، حاصل پژوهش، تحلیل و نگارش سراج ادیب است و با بهره‌گیری از ابزارهای نوین پژوهشی و تحلیلی، تدوین، تنظیم و ویرایش شده است. تمام حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نویسنده است. نقل، باز نشر و استفاده از مطالب کتاب، به صورت کامل یا بخشی از آن، با ذکر نام نویسنده، عنوان اثر و منبع انتشار، بلا مانع و موجب پاس خواهد بود.

امید است این پژوهش بتواند سهمی هر چند اندک در شناخت بهتر تاریخ معاصر افغانستان، گسترش فرهنگ گفت و گو، تقویت همبستگی ملی، صلح پایدار و ملت سازی داشته باشد.

به امید افغانستانی آزاد، مستقل، آباد، مترقی و پابنده.

بنام خدایی که عشق است و دوستی

کجا هر بلهوس درد دل من دیوانه می‌داند
کجا تا کس نسوزد، سوزش پروانه می‌داند
غم و دردِ وطن پیچیده در جان و تنم هر دم
ولی این زخمِ پنهان را دلِ فرزانه می‌داند
نه هر دیده ست شایسته دیدنِ رنجِ زمانه
نه هر دل محرم این قصه ویرانه می‌داند

س. ادیب

توضیح کوتاه:

این کتاب، روایت رنج‌های یک ملت است، اما در عین حال، جست و جوی راهی
برای عبور از تراژدی به سوی صلح، عدالت و بازسازی افغانستان نیز هست!

«ملت‌ها با شمشیر پایدار نمی‌مانند، با آگاهی، عدالت و امید، آینده خویش را
می‌سازند!»



فهرست

.....	سپاس و قدردانی	أ
.....	سخن نویسنده	۱
.....	دیباچه	۳
.....	مقدمه	۴
.....	فصل اول تولد یک فاجعه	۷
.....	فصل دوم بازی بزرگ قدرت‌ها و زایش تراژیدی افغانستان (۱۹۷۹ - ۲۰۰۱ م)	۱۱
.....	فصل سوم فرصت‌های صلح و خیانت به ملت افغانستان (۱۹۸۷-۲۰۰۱ م)	۱۵
.....	فصل چهارم از جنگ تا امید	۱۹
.....	فصل پنجم نقشه راه صلح و بازسازی	۲۴
.....	فصل ششم افغانستان و جهان	۲۹
.....	فصل هفتم استراتژی پنج‌گانه	۳۷
.....	فصل هشتم رسانه و روشنفکران	۴۲
.....	فصل نهم نسل جوان افغانستان	۴۸
.....	فصل دهم اقتصاد افغانستان	۵۶
.....	فصل یازدهم فرهنگ، رسانه و نبرد برای آگاهی	۶۵
.....	فصل دوازدهم زنان افغانستان	۷۳
.....	فصل سیزدهم هویت ملی افغانستان	۸۱
.....	فصل چهاردهم تجزیه طلبی در افغانستان	۸۹

فصل پانزدهم ملت سازی و صلح پایدار در افغانستان ۹۳

جمع بندی کلی از همه پانزده فصل ۹۸

سیاس و قدردانی

به نام خداوند دانایی، حقیقت و صلح

هر پژوهش، سفری است از پرسش به شناخت؛ سفری که بدون همدلی، تشویق و همراهی انسان‌های فرهیخته، به سرانجامی شایسته نمی‌رسد! کتاب «افغانستان و جنگ سرد» نیز حاصل سال‌ها مطالعه، تأمل، گردآوری اسناد، بررسی دیدگاه‌های گوناگون و دغدغه‌ای صادقانه برای شناخت بخشی از تاریخ معاصر افغانستان است!

در آغاز، سپاس بی‌کران خود را به درگاه خداوند متعال تقدیم می‌دارم که توفیق اندیشیدن، آموختن و نوشتن را ارزانی داشت و مرا در پیمودن این راه دشوار یاری فرمود!

سپس، با نهایت احترام و امتنان، از شخصیت‌های ارجمند و فرهنگ‌دوست، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم! زیرا تشویق، اعتماد، حسن نظر و حمایت‌های معنوی ایشان، انگیزه‌ای ارزشمند برای تکمیل و انتشار این پژوهش بوده است!

این اثر را با نهایت احترام به محضر بزرگوارانی که در جهت نشر این کتاب با من همکاری نموده‌اند، تقدیم می‌نمایم و از درگاه خداوند برای ایشان سلامتی، عزت، توفیق و عمر پربرکت مسئلت دارم!

همچنین از همه پژوهشگران، نویسندگان، استادان، اندیشمندان و تمامی کسانی که آثار، اندیشه‌ها و تجربه‌هایشان به گونه‌ای در شکل‌گیری این پژوهش الهام بخش بوده است، سپاسگزارم! باور دارم که پیشرفت دانش، حاصل همکاری و گفت‌وگوی اندیشه‌هاست و هیچ پژوهشی بی‌نیاز از دستاوردهای دیگران نیست!

این کتاب نه برای داوری نهایی درباره تاریخ، بلکه برای گشودن دریچه‌ای به اندیشه، گفت‌وگو و تأمل نگاشته شده است! اگر این نوشته بتواند خواننده‌ای را به مطالعه بیشتر، نگاهی منصفانه‌تر به گذشته و اندیشیدن به آینده‌ای روشن‌تر برای افغانستان ترغیب کند، بزرگ‌ترین پاداش نویسنده خواهد بود!

با ایمان به اینکه آینده را آگاهی، مدارا، عدالت، همزیستی و وحدت ملی می‌سازد،
این اثر را با امید به فردایی آرام‌تر و آبادتر برای میهن عزیزمان افغانستان، به همه
هم‌میهنان و دوستان حقیقت تقدیم می‌کنم!

به امید افغانستانی آزاد، مستقل، آباد، مترقی، صلح‌آمیز و پاینده

با احترام و ارادت

سراج ادیب نویسنده و پژوهشگر



سخن نویسنده

تاریخ، حافظه ملت‌هاست، حافظه‌ای که اگر درست خوانده شود، راه آینده را روشن می‌سازد، و اگر نادیده گرفته شود، خطاهای گذشته را بار دیگر تکرار خواهد کرد! ملت‌هایی که از تاریخ خود می‌آموزند، آینده را با خرد و تدبیر می‌سازند و آنان که از آن غفلت می‌کنند، ناگزیر بار دیگر بهای سنگین اشتباهات دیروز را خواهند پرداخت!

کتاب «افغانستان و جنگ سرد» با چنین باوری نگاشته شده است، نه برای زنده نگه داشتن کینه‌های تاریخی، نه برای جانبداری از این یا آن جریان سیاسی، و نه برای صدور حکم نهایی درباره اشخاص و رویدادها، بلکه با این امید که خواننده، در پرتو اسناد، تحلیل‌ها و تجربه‌های تاریخی، تصویری روشن‌تر از یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر افغانستان به دست آورد!

افغانستان در دهه‌های جنگ سرد، تنها میدان رقابت قدرت‌های بزرگ نبود، بلکه سرزمینی بود که مردم ما، بیش از هر کس دیگر، هزینه و مصرف جنگ‌های سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی را پرداختند! در آن سال‌ها، فرصت‌های فراوانی برای توسعه از میان رفت، هزاران خانواده داغدار شدند، میلیون‌ها انسان آواره گشتند و روند طبیعی رشد کشور آسیب‌های عمیق دید! با این همه، تاریخ را نمی‌توان تنها از دریچه احساسات یادآوری‌های شتاب‌زده نگریست؛ بلکه باید آن را با انصاف، مطالعه، گفت‌وگو و تکیه بر واقعیت‌ها بررسی کرد!

این کتاب تلاشی است برای گردآوری، دسته‌بندی و جمع‌بندی بخشی از رخدادهای آن دوران، تلاشی که می‌کوشد تا حد امکان، از نگاه‌های افراطی و تفریطی فاصله بگیرد و خواننده را به اندیشیدن، پرسشگری و بررسی بیشتر دعوت کند! یقین دارم که هیچ پژوهشی کامل و بی‌نیاز از نقد نیست و حقیقت تاریخی نیز همواره از رهگذر گفت‌وگوی علمی و بررسی اسناد، روشن‌تر می‌شود.!

اگر این اثر بتواند نسل جوان افغانستان را به مطالعه تاریخ، پرهیز از تعصب، احترام به تفاوت دیدگاه‌ها و تلاش برای ساختن آینده‌ای بهتر ترغیب کند، نویسنده

به هدف اصلی خود دست یافته است! باور دارم که آینده این سرزمین نه با تکرار دشمنی‌ها، بلکه با گسترش فرهنگ مدارا، عدالت، قانون مداری، همزیستی و وحدت ملی ساخته خواهد شد!

این کتاب را با نهایت احترام به همه قربانیان جنگ، خانواده‌های داغدار، مهاجران، مجروحان، روشنفکران، آموزگاران، سربازان، کارگران، دهقانان، زنان و مردانی تقدیم می‌کنم که در سخت‌ترین سال‌های تاریخ افغانستان، با رنج، امید و استقامت، چراغ زندگی را خاموش نگذاشتند!

در پایان، دست دوستی به سوی همه پژوهشگران، استادان، نویسندگان و خوانندگان گرمی دراز می‌کنم و از آنان می‌خواهم که این اثر را نه پایان یک بحث، بلکه آغازی برای گفت‌وگو، نقد علمی و پژوهش‌های ژرف‌تر بدانند! یقین دارم که آینده روشن افغانستان، بر پایه شناخت درست گذشته، آگاهی امروز و مسئولیت‌پذیری نسل‌های فردا، استوار خواهد شد!

با امید به روزی که افغانستان، سرزمین صلح، عدالت، آزادی، پیشرفت و همزیستی همه فرزندان‌اش باشد!

سراج ادیب نویسنده و پژوهشگر

دیباچه

سرگذشت ملت‌ها را نمی‌توان تنها در تقویم سال‌ها و فهرست رویدادها جست‌وجو کرد بلکه تاریخ، روایت آرزوها، کامیابی‌ها، ناکامی‌ها، امیدها و رنج‌هایی است که نسل‌های پیاپی بر دوش کشیده‌اند! هر برگ تاریخ، آینه‌ای است که گذشته را به امروز پیوند می‌دهد و آینده را به اندیشیدن فرا می‌خواند!

افغانستان، این سرزمین کهن و استوار، در سده بیستم و به‌ویژه در دوران جنگ سرد، در یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین فصل‌های تاریخ خود قرار گرفت! رقابت قدرت‌های جهانی، کشاکش اندیشه‌های سیاسی، مداخله‌های بیرونی و اختلاف‌های داخلی، مسیر زندگی میلیون‌ها انسان را دگرگون ساخت و سرنوشت کشوری را رقم زد که مردمان ما بیش از هر کس دیگر، بهای این رویارویی‌ها را پرداختند!

شناخت آن دوران، تنها بازخوانی گذشته نیست، بلکه تلاشی است برای درک ریشه‌های بسیاری از رویدادهای امروز و یافتن راهی روشن‌تر برای فردا! تاریخ، زمانی ارزشمند می‌شود. که چراغ راه آینده باشد، نه ابزاری برای تکرار کینه‌ها و جدایی‌ها!

کتاب «افغانستان و جنگ سرد» با همین باور فراهم آمده است تا تلاشی برای گردآوری و تحلیل بخشی از رخداد‌های آن روزگار، با امید به آنکه خواننده را به اندیشیدن، گفت‌وگو و نگاهی منصفانه‌تر به تاریخ معاصر افغانستان دعوت کند! این اثر ادعای داوری نهایی ندارد، بلکه می‌کوشد زمینه‌ای برای پژوهش بیشتر و گفت‌وگوی علمی فراهم آورد!

باشد که نسل امروز و فردای افغانستان، از تجربه‌های گذشته، خرد، مدارا و همبستگی را بیاموزند و آینده‌ای را بنا نهند که در آن، قلم جای تفنگ، گفت‌وگو جای دشمنی، و همزیستی جای تفرقه را بگیرد!

با این امید، این کتاب به همهٔ آنان تقدیم می‌شود. که باور دارند صلح، آگاهی و عدالت، استوارترین پایه‌های آیندهٔ افغانستان است!

مقدمه

افغانستان، سرزمینی با پیشینه کهن تاریخی و موقعیتی بی‌بدیل در قلب آسیا، در بیش از چهار دهه گذشته شاهد یکی از پیچیده‌ترین و دردناک‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی جهان بوده است! کشوری که می‌توانست به واسطه موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی، تنوع فرهنگی و سرمایه انسانی خود به نقطه اتصال تمدن‌ها و مرکز همکاری‌های منطقه‌ای بدل شود، ولی در نتیجه رقابت قدرت‌های جهانی، منازعات داخلی، افراط‌گرایی، ضعف ساختارهای سیاسی و مداخلات بیرونی، به صحنه جنگ‌های پی‌درپی و بحران‌های عمیق تبدیل گردید!

تاریخ معاصر افغانستان را نمی‌توان تنها در قالب رویدادهای داخلی مطالعه کرد، زیرا سرنوشت این کشور در دهه‌های اخیر به گونه‌ای ناگسستنی با تحولات نظام بین‌الملل و رقابت‌های ژئوپلیتیکی گره خورده است! از آغاز جنگ سرد تا فروپاشی نظام‌های سیاسی، از مداخلات خارجی تا جنگ‌های داخلی، و از ظهور افراط‌گرایی تا تلاش‌های نافرجام برای صلح و دولت‌سازی، افغانستان همواره در مرکز معادلات منطقه‌ای و جهانی قرار داشته است!

این اثر، تلاشی است برای بازخوانی این مسیر دشوار، مسیری که از «تولد یک فاجعه» آغاز می‌شود و تا جست‌وجوی راهکارهای «ملت‌سازی و صلح پایدار» ادامه می‌یابد!

اینجانب کوشیده است با نگاهی تحلیلی، انتقادی و آینده‌نگر، ضمن بررسی عوامل تاریخی و سیاسی بحران افغانستان، زمینه‌های برون رفت از بن بست کنونی را نیز مورد مطالعه قرار دهد!

فصل‌های نخست کتاب، به ریشه‌های بحران، بازی قدرت‌های جهانی، فرصت‌های ازدست‌رفته صلح و نقش عوامل داخلی و خارجی در شکل‌گیری تراژدی افغانستان می‌پردازد! در این بخش، نشان داده می‌شود که چگونه رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منافع قدرت‌های بزرگ و اشتباهات راهبردی قدرتمندان

داخلی، کشور را به سوی جنگ‌های ممتد سوق داد! در ادامه، کتاب از مرحله توصیف بحران فراتر رفته و به بررسی راه‌کارهای عملی برای صلح، بازسازی و توسعه می‌پردازد!

همچنان ارائه نقشه راه برای بازسازی کشور، بررسی ظرفیت‌های دیپلماسی نوین، پیشنهاد استراتژی‌های خروج از بن بست سیاسی و تبیین نقش جامعه جهانی، از جمله محورهای اساسی این بخش است، اثر حاضر به ابعاد کمتر مورد توجه بحران افغانستان، از جمله نقش رسانه‌ها و روشنفکران، وضعیت نسل جوان، چالش‌های اقتصادی، جایگاه فرهنگ و آگاهی، نقش زنان در جامعه، بحران هویت ملی و ضرورت ملت سازی پرداخته است!

من بر این باورم که صلح پایدار تنها از مسیر توافق‌های سیاسی حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند بازسازی اندیشه، نهادها، فرهنگ سیاسی، اقتصاد، هویت ملی و مشارکت فعال همه اقشار جامعه است!

این اثر براین اصل استوار است که افغانستان، علی رغم تمامی رنج‌ها، ویرانی‌ها و ناکامی‌های تاریخی، همچنان از ظرفیت‌های عظیم انسانی، فرهنگی و اقتصادی برای بازسازی و نوزایی برخوردار است! آینده این سرزمین نه در تداوم دوره خشونت، بلکه در پذیرش تنوع، تقویت همبستگی ملی، گسترش عدالت، حاکمیت قانون و مشارکت همگانی در ساختن آینده‌ای مشترک نهفته است! علاوه بر این، اثر به یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مباحث تاریخ معاصر افغانستان، یعنی مسئله هویت ملی و گرایش‌های تجزیه طلبانه، نیز می‌پردازد!

در شرایطی که دهه‌ها جنگ، بی‌اعتمادی سیاسی، شکاف‌های قومی و مداخلات خارجی، انسجام اجتماعی و وحدت ملی را آسیب‌پذیر ساخته است، بررسی ریشه‌ها، عوامل و پیامدهای اندیشه‌های تجزیه طلبانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است! این اثر تلاش می‌کند با نگاهی واقع‌بینانه و ملی، ضمن تحلیل زمینه‌های پیدایش چنین گرایش‌هایی، بر ضرورت تقویت هویت ملی فراگیر، عدالت اجتماعی، مشارکت سیاسی برابر و همزیستی مسالمت آمیز به عنوان بنیادهای اساسی حفظ وحدت و تمامیت ارضی افغانستان تأکید نماید!

هدف این اثر، صرفاً بازگویی حوادث گذشته نیست، بلکه تلاش دارد تا از رهگذر شناخت دقیق تاریخ و تحلیل واقع‌بینانه شرایط موجود، زمینه شکل‌گیری گفتمانی تازه درباره صلح، توسعه و ملت‌سازی در افغانستان را فراهم سازد!

امید است این پژوهش بتواند برای پژوهشگران، دانشجویان، سیاست‌گذاران، فعالان مدنی و تمامی علاقه‌مندان به آینده افغانستان، منبعی سودمند و الهام‌بخش باشد! افغانستان، علی‌رغم زخم‌های عمیق تاریخی، هنوز زنده است، و تا زمانی که امید، آگاهی و اراده جمعی در میان مردم آن وجود داشته باشد، رؤیای صلح، عدالت و آبادانی نیز زنده خواهد ماند!



فصل اول

تولد یک فاجعه

«هیچ ملتی با فراموشی تاریخ، آینده ای روشن نمی‌سازد، شناخت گذشته، نخستین گام به سوی فردایی بهتر است»

نخست - تاریخ معاصر!

افغانستان را نمی‌توان بدون فهم جنگ سرد فهمید؛ زیرا در نیمه دوم قرن بیستم، جهان دو قطب شد:

- سرمایه داری به رهبری امریکا
 - کمونیسم به رهبری شوروی
- هر دو قدرت، به جای جنگ مستقیم، کشورهای ضعیف را به میدان رقابت و نیابت تبدیل کردند!

افغانستان، که نه شمشیر داشت و نه سپر، به میان این دو غول افتاد!

دوم . موقعیت استراتژیک افغانستان!

افغانستان برای هر دو قدرت، یک جنگل خشک با هیزم آماده بود:

- دروازه جنوب شوروی
 - پل ورود به آسیای مرکزی
 - مرز چین
 - نزدیک به ایران، پاکستان و خلیج
 - قرارگرفته در قلب بحران
- افغانستان ثروت‌های زیرزمینی عظیم داشت اما دولت ضعیف، جامعه قبیله‌ای، و ساختار سنتی!

قدرت‌ها فهمیدند: افغانستان جای ارزان برای جنگ است و مردمش

ارزان‌ترین سربازان جهان

سوم. چرا افغانستان هدف شد؟!

سه دلیل اساسی:

الف. جغرافیا، راه ورود به آسیای مرکزی شوروی و سد نفوذ چین

ب. فقر و بی‌ثباتی جامعه‌ای که نان ندارد، سلاح را رایگان می‌پذیرد

ج. ایدئولوژی آسان‌پذیر

توده‌های سنتی با شعار دین به سادگی تحریک می‌شوند و شعار «جهاد» از جنگ سیاسی به جنگ مقدس تبدیل شد!

چهارم. برنامه امریکا و غرب!

غرب به این نتیجه رسید که: به جای جنگیدن با شوروی در اروپا، بهتر است در مرز جنوبی شوروی آتش بیا فروزد و افغانستان، میدان آزمایش شد با این عناصر:

- جنگ ایدئولوژیک
- جنگ مذهبی
- جنگ نیابتی

و ابزار آن:

- پاکستان
- عربستان
- شبکه‌های مذهبی
- مدارس دینی

هدف:

ربط دادن اسلام با جنگ علیه کمونیسم نه برای نجات مسلمانان، بلکه برای شکستن شوروی بود!

پنجم. برنامه شوروی!

شوروی‌ها افغانستان را منطقه نفوذ سنتی، حائل امنیتی و فرصت استراتژیک

می‌دانست، اما اشتباه بنیادین شوروی این بود:

تغییر یک جامعه سنتی را با نسخه ایدئولوژیک شتاب‌زده آغاز کرد، درحالی‌که نه جامعه آماده بود، نه نهادها، نه فرهنگ سیاسی!

نتیجه: اصلاحات به جنگ تبدیل شد!

ششم. اشتباهات داخلی!

فاجعه فقط خارجی نبود بلکه سه خطای بزرگ داخلی داشت:

۱. بی‌تجربگی سیاسی روشنفکران چپ و راست
۲. عدم درک عمق دین در جامعه
۳. رقابت قبیله‌ای در لباس ایدئولوژی

در نبود نهاد و قانون، هر چیز به زور ترجمه شد، و زور در جامعه سنتی، فقط یک واکنش دارد: (قیام!)

هفتم. آغاز آتش!

سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ افغانستان از اصلاحات سیاسی به سرکوب دولتی و از آن به قیام مسلحانه و سپس جنگ تمام عیار رفت!

این جنگ نه برای آزادی بود، نه برای عدالت، نه برای دین، نه برای انسان. بلکه این جنگ، پروژه‌ای ژئوپولیتیک بود که قربانی آن مردم افغانستان شدند!

هشتم. مردم چگونه فریب خوردند؟!

زمانی که:

فقر باشد، بی‌سوادی باشد، تبعیض باشد، بی‌عدالتی باشد هر شعاری مقدس جلوه می‌کند!

قدرت‌ها به خوبی فهمیدند:

فقر، کارخانه سرباز است، و مردم افغانستان با گوی تشنه عدالت، به دنبال آب و نان رفتند، اما اسید به آنان نوشاندند!

نهم. نتیجه:

بعد از تقریباً پنج دهه جنگ، ما چه داریم؟

میلیون‌ها کشته، میلیون‌ها معلول، میلیون‌ها مهاجر، جامعه مختل، نسل سوخته، خاک سوخته، اخلاق تباه شده، دین سیاسی شده، انسان تحقیر شده و قدرت‌ها؟ هر کدام رفتند و گزارش موفقیت استراتژیک نوشتند!

اما کسی گزارش «ویرانی انسان افغان» را ننوشت، چون در جغرافیای سیاست جهانی، انسان افغان نه عدد است، نه ارزش، بلکه ابزار است!

پیام فصل اول فاجعه افغانستان از درون «نفرت» آغاز نشد، از بیرون «طمع» تحمیل شد، افغانستان نه میدان جنگ عقیده بود، بلکه میدان جنگ قدرت‌ها بود!

اما این حقیقت تلخ را باید گفت: اگر ما قوی، آگاه و متحد بودیم، هیچ قدرتی نمی‌توانست ما را برده جنگ خود بسازد!



فصل دوم

بازی بزرگ قدرت‌ها و زایش تراژیدی افغانستان (۱۹۷۹ - ۲۰۰۱م)

اول . افغانستان میدان نبرد ایدئولوژی‌ها، نه سرزمین مردم!

با ورود ارتش شوروی در سال (۱۳۵۸ خ / ۱۹۷۹م)، افغانستان از کشوری فقیر اما مستقل، به عرصه رقابت دو ابرقدرت جهانی بدل شد!

- ایالات متحده امریکا و متحدان غربی
- اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق

افغانستان نه به عنوان خانه مردمش، بلکه به عنوان سنگ پله پیروزی در جنگ سرد دیده شد و قدرت‌های جهانی، نه از رنج انسان افغان می‌پرسیدند، نه از آینده این سرزمین، آنها فقط می‌خواستند «رقیب را شکست دهند» ولو زیر پایشان کشوری کاملاً نابود شود!

دوم . نقش امریکا، پاکستان و عربستان در شکل‌دهی جهاد سیاسی!

پس از مداخله شوروی، امریکا تصمیم گرفت، افغانستان را به ویتنام شوروی تبدیل کند!

این پروژه سه عنصر کلیدی داشت:

۱. پول غرب
۲. مدارس مذهبی پاکستان
۳. ایدئولوژی افراطی عربستان

پاکستان، با هوشمندی سرد، ولی بی‌رحمانه، از فرصت تاریخی برای تحقق رویاهای ژئوپولیتیک خود بهره برد که سه هدف را دنبال می‌کرد:

- الف . ایجاد حکومت وابسته در کابل
- ب . دسترسی به آسیای مرکزی
- ج . نابودی هویت ملی افغانستان

برای این هدف، به جای حمایت از نخبگان و آزادی خواهان، از خشن ترین گروه های مذهبی حمایت شد! اینجا بود که نطفه «طالبان آینده» بسته شد، سال ها قبل از آنکه نام شان شنیده شود!

سوم. اندیشه افراطی، ابزار جنگ شد!

در مدارس دیوبندی پاکستان، میلیون ها جوان افغان و پاکستانی تعلیماتی دیدند که:

- عقل را تعطیل کرد
- شک را حرام کرد
- نفرت را عبادت دانست

و بعد، این جوانان به نام «مجاهد» وارد جنگ شدند، هر گول های که فیر، و شلیک شد، صدای شادی واشنگتن و ریاض بلند شد، اما هر جنازه ای که بر زمین افتاد، پیکر افغانستان را تکه تکه کرد!

برای قدرت ها، جنگ یک تجارت بود، اما برای مردم عوام افغانستان، قبرستان!

چهارم. سقوط شوروی و خیانت به افغانستان!

با فروپاشی شوروی، غرب به هدف خود رسید، اما وقتی کار تمام شد، افغانستان رها شد، مانند لاشه ای در میان سگ های گرسنه! هیچ برنامه ای برای بازسازی نبود، هیچ تلاشی برای صلح صورت نگرفت، هیچ بدیل سیاسی معرفی نشد!

جنگ جوین مسلح، بدون دشمن خارجی، به جان هم افتادند، و کابل که روزگاری «پاریس کوچک» خوانده می شد، به ویران های بی رحم بدل شد!

پنجم. جنگ های تنظیمی (مرگ اخلاق و مرگ امید)

سال های پس از خروج شوروی، سیاه ترین فصل تاریخ افغانستان است!

رهبران تنظیم ها، به جای ساختن کشور:

- قدرت را تقسیم کردند
- شهر را تقسیم کردند

• مردم را تقسیم کردند

نه امنیت بود، نه دولت، نه قانون، نه اخلاق. کابل با راکت‌های کور دوخته شد، خانه‌ها سوخت، تن‌ها تکه تکه شد، و روح مردم شکست!

مردم، نه تنها فقیر، که تحقیر شدند افغانستان، از کشور، به زخم خونین بدل شد!

ششم. زایش طالبان، دیکتاتوری جهل!

در همین هرج و مرج بود که پروژه جدید پاکستان بنام «طالبان» زاده شد، طالبان با شعار «صلح و اسلام»، اما با ذهن‌های بسته و بی‌سواد، افغانستان را تصرف کردند!

این بار، دشمن از بیرون نیامد، از درون خانه برخاست، طالبان نه آزادی آوردند، نه عدالت، بلکه تاریکی مطلق مثلاً

- زن حذف شد
- فرهنگ نابود شد
- موسیقی قتل شد
- دانشگاه خاموش شد
- فکر جرم شد و افغانستان به قرن چهارم هجری پرتاب شد

هفتم. نتیجه بی‌رحمانه!

از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۱، افغانستان سه بار نابود شد:

۱. با جنگ ابرقدرت‌ها
۲. با جنگ تنظیم‌ها
۳. با ظهور طالبان

هر بار، مردم قربانی شدند و قدرت، از آن بیگانگان بود، در طی این ۲۲ سال، نه غزوه بود نه انقلاب، بلکه سوزاندن یک ملت به دست جهان و بخشی از خودمان!

جمع بندی فصل دوم:

بزرگ‌ترین تراژدی تاریخ افغانستان این نیست که جنگ شد، بلکه این است که جنگ، به مردم تحمیل شد، اما صلح، هرگز به آنها داده نشد. زیرا افغانستان زمین نبرد بود، نه کشور انسان‌ها! قدرت‌های جهانی، تنظیم‌های جهادی، و طالبان، هرسه، اما به گونه متفاوت، در نابودی افغانستان شریک اند، و مسئولیت اخلاقی این فاجعه، تا قرن‌ها بر شانه آنها سنگینی خواهد کرد!



فصل سوم

فرصت‌های صلح و خیانت به ملت افغانستان (۱۹۸۷-۲۰۰۱م)

اول . مقدمه مختصر!

بعد از سال‌ها جنگ و ویرانی، بارها و بارها فرصت صلح در افغانستان ایجاد شد، اما هر بار این فرصت‌ها، به دلایل داخلی و خارجی، نابود شدند!

سؤال اصلی این است:

- چرا صلح در افغانستان به طور دائم برقرار نشد؟
- چرا هر تلاش واقعی برای سازش و همزیستی به شکست انجامید؟

دوم . صلح ژنو و تأثیر قدرت‌های جهانی!

در اواخر دههٔ ۱۹۸۰، شوروی تصمیم به خروج گرفت، برای مدیریت این خروج، توافق نامهٔ ژنو (۱۹۸۸م) ایجاد شد!

اما نکتهٔ کلیدی این بود که هیچ تضمینی برای حکومت واحد داخلی وجود نداشت:

- گروه‌های مسلح داخلی، در نقش «شرکت کننده» و «رقیب» حضور نداشتند

- کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی، هر یک منافع خود را دنبال می‌کردند

نتیجه:

صلح ژنو، صلح واقعی نبود، بلکه آتش زیر خاکستر بود!

سوم . حکومت مجاهدین (۱۹۹۲-۱۹۹۶م) و جنگ داخلی!

پس از سقوط حکومت جمهوری افغانستان مربوط به (حزب وطن)، مجاهدین قدرت را به دست گرفتند، اما ساختار کشور آسیب دیده بود. بطور مثال:

- اعتماد ملی فروپا شیده بود
 - ارتش و قوای مسلح منسجم وجود نداشت
 - فرهنگ سیاسی تضعیف شده بود
- هفت تنظیم عمده، به جای ساختن دولت، درگیر تصاحب زمین، منابع و قدرت شدند!

نتیجه:

- کابل ویران شد
- مردم بار دیگر قربانی شدن
- صلح، بار دیگر به خون آغشته شد

چهارم. مذاکرات پیشاور و خیانت همسایگان!

پاکستان، ایران و عربستان، با بازیگری سیاسی و مذهبی، همیشه به جای حمایت از صلح، از هر شکاف داخلی سوءاستفاده کردند!

نکته تلخ:

- تنظیم‌ها به جای مردم، به حمایت خارجی وابسته شدند
- هر توافق داخلی، با فشار خارجی به هم خورد
- ملت افغانستان هر بار «قربانی مصالح دیگران» شد

پنجم. ظهور طالبان و پایان نسبی دولت مجاهدین!

طالبان در ماه ۲۶ سپتمبر سال ۱۹۹۶ میلادی، وارد کابل شدند، پایتخت افغانستان را تصرف کردند و در نخستین اقدام خود گستاخانه وارد حریم سازمان ملل متحد شده و دکتر نجیب‌الله رئیس جمهور پناه گرفته در دفتر سازمان ملل متحد در کابل را به همراه برادرش شاهپور احمد زی به اسارت گرفتند! طالبان به شیوه‌های قرون وسطایی دکتر نجیب‌الله و برادرش را طناب پیچ کرده و در طول چند جاده شهر به مقصد میدان آریانا، با ریسمان بر روی زمین کشیدند و در پی شکنجه‌های وحشتناک جسد شان را در چهار راه آریانا در نزدیکی ارگ آویزان و به

نمایش گذاشتند! طالبان از آن پس حکومتی خشن و جهل‌گستر ایجاد کردند و صلح واقعی را نابود کردند بطور مثال:

- آزادی زنان از بین رفت
- نهادهای آموزشی و فرهنگی تعطیل شد
- سلاح و وحشت بر جامعه حاکم شد
- موسیقی به دار کشیده شد

ششم. نقش امریکا و نیروهای بین‌المللی!

امریکا در دهه ۱۹۹۰م، طالبان را در ابتدا حمایت می‌کرد و هدف شان مقابله با نفوذ ایران و ایجاد ثبات نسبی برای تجارت و استراتژی منطقه‌ای بود!

اما وقتی منافع تغییر کرد:

- طالبان به دشمن تبدیل شدند
- مردم باز هم قربانی قدرت‌های جهانی شدند
- صلح، هرگز در اولویت قرار نگرفت

هفتم. درس بزرگ!

همیشه یک حلقه مشترک وجود دارد، فرصت صلح ایجاد شد، اما قدرت‌های داخلی و خارجی، منفعت خود را بر مردم ترجیح دادند!

نتیجه: نابودی اجتماعی، فرهنگی و انسانی افغانستان در حقیقت، تاریخ ۲۰ ساله افغانستان نشان داد که صلح واقعی تنها زمانی ممکن است که مردم، آگاه و متحد باشند و قدرت، تحت نظارت اخلاق و عدالت قرار گیرد!

هشتم. پیام اخلاق فصل سوم!

صلح نه هدیه زور و سیاست، که نتیجه خرد، اتحاد و آگاهی مردم است! هرگاهی که صلح به مردم تحمیل شد، بدون مشارکت و اختیار آنان، نتیجه، ناکامی و فاجعه بود، و این درس، برای نسل امروز و فردا، کلیدی‌ترین آموزه تاریخ معاصر افغانستان است!

جمع بندی فصل سوم: فرصت‌های صلح بارها ایجاد شدند، اما خیانت داخلی و خارجی، صلح را نابود کرد، مردم در افغانستان بارها قربانی شدند، و در نهایت، صلح پایدار تنها با آگاهی، اتحاد و مشارکت مردم قابل تحقق است!



فصل چهارم

از جنگ تا امید

راهکارهای برون رفت و آینده‌ی ممکن:

اول. شناخت ریشه‌های بحران، شرط نخست رهایی!

افغانستان نه قربانی تقدیر، بلکه قربانی تصمیمات «ساختاری» بوده است!

ریشه‌های بحران را می‌توان در پنج محور فشرده خلاصه کرد:

۱. رقابت قدرت‌های بزرگ و منافع ژئوپلیتیک
۲. دولت‌های ضعیف و ناتوان در مدیریت تضادها
۳. ساختارهای اجتماعی مبتنی بر قوم، زیان و مذهب
۴. اقتصاد جنگ و سود تجارتي از خشونت
۵. مداخله همسایه‌ها در جهت منافع خود

بدون شناخت این ریشه‌ها، اجرای راه‌کارها ممکن نیست

دوم. صلح پایدار فقط با معامله سیاسی حاصل نمی‌شود!

صلح را نمی‌توان فقط در اتاق‌ها، جلسه‌ها و توافق نامه‌ها ساخت، صلح هنگامی پایدار می‌شود که سه رکن اساسی موجود باشد!

رکن اول. نهادهای قانونمند و بی‌طرف دولت باید بتواند:

- قانون را بر همه اعمال کند
 - سوءاستفاده از قدرت را مهار نماید
 - دسترسی برابر به عدالت فراهم سازد
- بدون حاکمیت قانون، صلح فقط «آتش بس موقت» است!

رکن دوم. اقتصاد مولد، نه اقتصاد گدایی

جنگ از فقر می‌روید و فقر از جنگ تغذیه می‌کند
راه خروج از این گرداب:

- تولید، سرمایه‌گذاری، صادرات
 - منابع زیرزمینی تحت نظارت ملی
 - شفافیت در قراردادهای بزرگ
- اقتصادی که وابسته به کمک خارجی باشد، صلح نمی‌سازد!

رکن سوم. آگاهی مردم و فرهنگ مدنی:

- وقتی مردم آگاه باشند
 - مطالبه‌گر باشند
 - وابسته به رهبران قومی نباشند
- در این صورت، جنگسالاران ابزار ندارند و صلح را مردم می‌سازند، نه رهبران!

سوم. دشوارترین گره، شکستن ابزار قدرت جنگ!

قدرتهایی که از جنگ سود می‌برند، هرگز داوطلبانه صلح نمی‌دهند، پس چگونه این ابزار و ماشین شکسته می‌شود؟
سه راه دارد:

۱. فشار اجتماعی (وجدان جمعی)!

- مردم، رسانه‌ها و نخبگان، مشروعیت جنگ را سلب کنند
۲. فشار بین‌المللی اخلاق محور، نه ریاکارانه!

- جامعه جهانی باید منفعت خود را در صلح ببیند، نه در پی ثباتی
۳. ایجاد جایگزین برای قدرت‌های جنگی!

- نیروهای جدید مانند (جوانان، متخصصان، زنان، طبقه متوسط!)
- بلاخره صلح زمانی تحقق می‌یابد که «جنگ سود نداشته باشد»!

چهارم - نقش مردم، از تماشاجی تا عامل تغییر!

جامعه افغانستان ده‌ها سال قربانی بوده و کلمات و صداهای شان خفه شده، اما صلح بدون مشارکت مردم «توهم» است!

راه‌های مشارکت:

- تشکیل شوراهای انجمن‌های مدنی محلی
- نظارت بر حکومت و رسانه‌ها
- آموزش سواد مدنی در مدارس
- شکستن ستون‌های تعصب

تاریخ نشان داده جامعه‌ای که خاموش باشد، رپوده می‌شود!

پنجم - نقش نخبگان در مسئولیت اخلاقی و تاریخی!

نخبگان افغانستان (نویسندگان، استادان، فعالان، مهاجران) سال‌ها با قلم جنگیده‌اند، نه با تفنگ!

وظیفه امروز آنها:

- افشای چهره‌های جنگ طلب
- تولید فکر، تحلیل و امید
- معرفی راه حل‌های عملی
- نقد منصفانه و بی‌رحمانه

نخبه‌ای که سکوت کند، به جنایت اجازه تکرار می‌دهد!

ششم . صلح با عدالت، نه با معامله و فریب!

صلح بدون عدالت، همان زمینه جنگ بعدی است، مردم افغانستان از «بخشش بدون حقیقت» خسته اند!

راهکار:

- اعتراف به جرم
- ثبت تاریخ، نه تحریف آن
- توجه به قربانیان

- جبران خسارت و بازسازی

ملت، بدون حافظه ملت بدون آینده است!

هفتم. الگوی صلح - از دشمن به شهروند!

راه حل افغانستان این نیست که همه شبیه هم شوند، راه حل این است که «همه بتوانند در يك نظام مشترك زندگی کنند»

اصل اساسی:

- تنوع، تهدید نیست

- تنوع، سرمایه اجتماعی است

صلح واقعی آن است که:

پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، سنی، شیعه، زن و مرد همگی «حقوق برابر» داشته باشند!

امید واقع‌گرایانه در آینده ممکن است و نظام نوین افغانستان می‌تواند بر چهارستون بنا شود:

ستون اول. دولت ملی و غیرایدیولوژیک

ستون دوم. اقتصاد مولد و شفاف

ستون سوم. آموزش و رسانه‌های آزاد

ستون چهارم. صلح منطقه‌ای مبتنی بر همکاری

این رؤیا، ناممکن نیست، اما نیاز به «زمان»، «پشتکار»، و «نسل جدید» دارد!

هشتم. جایگاه مهاجران، حافظان حافظه و امید!

افغان‌های خارج از کشور فقط «آواره» نیستند، بلکه سرمایه‌هایی هستند که:

- تجربه حکمرانی مدرن را دیده اند

- اقتصاد آزاد را لمس کرده اند

• آزادی بیان را آموخته اند

آنها می‌توانند:

• پل ارتباط با جهان باشند

• صدای عدالت باشند

• سرمایه فکری برای بازسازی باشند

این حقیقت دارد که مهاجر زخمی است، اما زخمی که می‌تواند درمانگر شود!

نهم. نتیجه فصل چهارم (آغاز مسئولیت)!

صلح هدیه نیست، صلح «کار»، «دانش»، «شهامت»، و «دوراندیشی» می‌خواهد!

صلح زمانی ساختنی است که:

• قدرت در خدمت مردم باشد

• اقتصاد در خدمت تولید باشد

• جامعه در خدمت آگاهی باشد

• و نخبگان در خدمت حقیقت باشند

اگر این چهار نیرو همزمان حرکت کنند افغانستان از ویرانه جنگ به سرزمینی برای زندگی تبدیل خواهد شد!

سخن پایانی فصل چهارم

ما محکوم نیستیم که تا ابد قربانی باشیم، ملت‌هایی بدتر از ما، از خاکستر برخاستند، آنچه ما نیاز داریم:

• امید واقع‌گرا

• رهبری خردمند

• مردم هوشیار

• و نخبگان شجاع

آیندهای بدون جنگ، ناممکن نیست، اگر امروز تصمیم بگیریم که قربانی نباشیم!

فصل پنجم

نقشه راه صلح و بازسازی

از تجربه جهانی تا مدل افغانستان:

اول. الگوهای موفق جهانی!

امیدی که قابل تکرار است، تاریخ معاصر نشان داده است که حتی کشورهایی که ویران‌تر از افغانستان بودند، توانستند برخیزند، نه با معجزه، بلکه با تصمیم، نهادسازی و اعتماد عمومی و نمونه‌های مهم:

- آلمان و جاپان پس از جنگ جهانی دوم
 - رواندا، پس از نسل‌کشی
 - بوسنیا، وکوسوو، پس از جنگ‌های قومی
 - کلمبیا، پس از دهه‌ها شورش و مواد مخدر
 - نیپال، پس از جنگ داخلی و بحران سیاسی
- وجه مشترک این کشورها:

۱. دولتی ملی، نه ایدیولوژیک
۲. اصلاحات اقتصادی عمیق
۳. آشتی ملی با عدالت
۴. نقش فعال جامعه مدنی
۵. استفاده از ظرفیت مهاجران

نمونه‌ها فوق‌نشان می‌دهد، افغانستان محکوم نیست بلکه محکوم شده است، و می‌تواند بازسازی شود!

دوم. مدل پنج مرحله‌ای برای افغانستان!

بازسازی افغانستان نمی‌تواند یک شبه انجام شود، نیازمند طرح مرحله‌ای زیر، با اهداف روشن و قابل اندازه‌گیری است!

مرحله اول - تثبیت سیاسی و امنیتی:

- توقف جنگ‌های پراکنده
- ادغام نیروهای مسلح در یک ساختار ملی
- تدوین توافق نامه سیاسی برای تقسیم قدرت
- رهایی گروگان‌ها و زندانیان عقیدتی
- لذا بدون امنیت، هیچ توسعه‌ای ممکن نیست!

مرحله دوم - بازسازی اقتصادی و زیربنایی:

- احیای برق، آب، جاده‌ها، مخابرات
- استخراج منابع با نظارت ملی و شفاف
- جذب سرمایه گذاری داخلی و جهانی
- ایجاد هزاران محل کار مولد اقتصاد تا باشد که مردم را از جنگ جدا کند!

مرحله سوم - اصلاحات اجتماعی و آموزشی:

- سواد عمومی و آموزش مهارت
- آموزش مدنی و حقوق شهروندی
- تقویت نقش زنان و جوانان
- رسانه‌های آزاد، مسئول و مستقل
- تاریخ گواه است که جوامع جاهل، صلح نمی‌سازند!

مرحله چهارم - عدالت انتقالی و آشتی ملی:

- ثبت و انتشار حقیقت
- محاکمه عاملان جنایت‌های بزرگ
- جبران به قربانیان
- سازوکار بخشش، نه فراموشی
- صلح بدون عدالت، بذر جنگ بعدی است!

مرحله پنجم - ادغام منطقه‌ای و همکاری بین‌المللی

افغانستان جزیره نیست، برای رشد نیازمند همکاری با کشورهای مانند:

- آسیای مرکزی
- ایران
- پاکستان
- چین
- اروپا می باشد

و در محور اصلی آنها:

- تجارت
- انرژی
- امنیت
- مهاجرت

از آنچه ذکر شد اگر منطقه از آن سود مشترک ببرد، ثبات پایدار می شود!

سوم. چه کسانی باید این راه را بسازند؟!

صلح با جنرال ها و فرماندهان جنگ ساخته نمی شود، صلح را «نسل جدید» می سازد!

نیروهای کلیدی در این زمینه عبارتند از:

۱. جوانان تحصیل کرده
۲. زنان توانمند و مستقل
۳. کارآفرینان و اقتصاد دانان
۴. جامعه مدنی و پویا
۵. مهاجران با تجربه جهانی

این گروه ها باید مرکز تصمیم سازی شوند، نه حاشیه!

چهارم. نقش مهاجران در بازسازی از ضعف به قدرت!

مهاجران افغانستان در بیشتر از ۴ دهه اخیر آموختند:

- تجربه دولت داری مدرن
 - مهارت‌های تخصصی
 - زبان‌های جهانی
 - و فرهنگ کار حرفه‌ای را آموخته اند
- آن‌ها می‌توانند:

- نیروی مدیریتی کشور شوند
 - در آموزش، اقتصاد، و دیپلماسی نقش ایفا کنند
 - پل ارتباط افغانستان با جهان باشند
- البته که مهاجرت درد است، اما می‌تواند «سرمایه استراتژیک» باشد!

پنجم. تهدیدهای بزرگ!

موانع بر سر راه مسیر صلح، سه تهدید بزرگ ذیل را می‌توان نام برد:

۱. اقتصاد مافیای جنگ
۲. قوم‌گرایی و نفرت هویتی
۳. مداخله کشورهای همسایه

اگر این سه مهار نشوند، هر طرحی شکست می‌خورد!

راهکار مهار:

- شفافیت و نظارت
- آموزش و آگاهی
- سیاست خارجی فعال و مستقل

ششم. چشم انداز ۲۰ ساله افغانستان!

تصویرآینده ممکن است زیرا، اگر ایران، ترکیه، ویتنام، راندا، و کوریای جنوبی، توانستند، افغانستان هم می‌تواند، چشم‌انداز خوبی داشته باشد!

چشم‌انداز:

- تولید بالای انرژی و صنعت
 - شهرهای مدرن و قابل زندگی
 - دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های پیشرفته
 - گردشگری تاریخی و طبیعی
 - جامعه‌ای آزاد، انسانی و برابر
- باید دانست که ملت فقیر، تقدیر فقیر ندارد؛ بلکه نظام فقیر دارد!

نتیجه فصل پنجم امید مبتنی بر نقشه!

آینده افغانستان به آرزو ساخته نمی‌شود، بلکه با: نقشه، پای بندی، شفافیت و شجاعت ساخته می‌شود. اگر نیروهای صلح خواه، به جای تسلیم به سرنوشت، تصمیم بگیرند که «مسیر را بسازند»، افغانستان از زندان تاریخ آزاد می‌شود!

سخن پایانی فصل پنجم: ما وارث ویرانی نیستیم، ما وارث مسئولیت هستیم، آینده هدیه نمی‌آید، بلکه خلق می‌شود! اگر نسل امروز به جای جنگ، ساختن را انتخاب کند، ما در تاریخ فردا به عنوان نسلی که «خاکستر را باغ کرد» به یاد خواهیم ماند.



فصل ششم

افغانستان و جهان

دیپلماسی نوین برای صلح و توسعه:

اول . چرا دیپلماسی برای افغانستان حیاتی است؟!

افغانستان چهار دهه جنگ را تجربه کرده، اما در هیچ دوره‌های «سیاست خارجی فعال و مستقل» نداشته است!

مشکلات اصلی:

۱. سیاست خارجی واکنشی، نه ابتکاری
۲. وابستگی به یک یا چند قدرت
۳. استفاده ابزاری از افغانستان توسط همسایگان
۴. نبود نخبگان متخصص در مدیریت خارجی
۵. سیاست خارجی ایدئولوژیک، نه ملی

نتیجه:

- انزوا
 - فشار اقتصادی
 - مداخله خارجی
 - و تبدیل شدن به میدان نبرد نیابتی
- از این رو، دیپلماسی برای افغانستان «تجمل» نیست، شرط موجودیت است!

دوم . دیپلماسی نوین، اصول بنیادین!

سیاست خارجی افغانستان باید بر ۶ اصل استوار شود:

۱. استقلال ملی، نه نوکری و نه دشمنی کور
۲. منافع ملی، نه ایدئولوژی و احساسات

۳. تعامل هوشمندانه، نه انزوا
۴. بی‌طرفی فعال، نه بازیچه رقابت‌ها
۵. شفافیت و پاسخگویی، جلوگیری از معامله‌های پشت پرده
۶. صلح محوری منطقه ای، نه جنگ نیابتی

اگر این اصول رعایت نشود، هر حکومتی شکست می‌خورد!

سوم. افغانستان و قدرت‌های جهانی!

الف. ایالات متحده و اروپا

هدف:

- امنیت
- مبارزه با ترور
- ثبات منطقه
- جلوگیری از بحران مهاجرت

فرصت‌ها:

- سرمایه‌گذاری
- کمک‌های توسعه‌ای
- فشار برای حقوق بشر

رویکرد مطلوب افغانستان:

- مذاکره معقول
- شفافیت
- عدم دشمنی و شعارزدگی

ب. چین

چین به افغانستان اهمیت استراتژیک می‌دهد:

چرا؟

- معادن
- امنیت سین کیانگ

• کریدور اقتصادی

فرصت‌ها:

• سرمایه‌گذاری زیرساخت

• اتصال به راه ابریشم

خطر:

وابستگی مطلق و قرض‌های سنگین

راه حل:

قراردادهای شفاف و متوازن

ج. روسیه

هدف:

• نفوذ در آسیای مرکزی

• مهار غرب

فرصت:

• همکاری امنیتی و نظامی

خطر:

• استفاده ابزاری

• بازی‌های ژئوپلیتیک

چهارم. افغانستان و همسایگان، میدان حساس!

الف - ایران

• وابسته به ثبات در افغانستان

• نگرانی از موج مهاجرت

• رقابت با عربستان و امریکا

فرصت:

- تجارت
- انرژی
- آموزش

چالش:

- رفتار با مهاجران
- نفوذ سیاسی و امنیتی

ب. پاکستان

- کلیدی‌ترین بازیگر خارجی در افغانستان!

هدف:

- عمق استراتژیک
- نفوذ دائمی
- مهار هند

چالش:

- حمایت از گروه‌های مسلح
- دخالت مداوم در سیاست افغانستان

راه حل:

- مذاکره قاطع
- فشار بین‌المللی
- کاهش وابستگی اقتصادی

ج. هندوستان

- قدرت اقتصادی و سیاسی بزرگ
- رقیب پاکستان

فرصت:

- تکنولوژی

- آموزش
- سرمایه گذاری
- چالش:

- حساسیت پاکستان
- د. آسیای مرکزی

- انرژی
 - تجارت
 - شاهراه‌های ترانزیتی
- افغانستان می‌تواند پل اتصال جنوب و شمال باشد!

پنجم. دیپلماسی اقتصادی، از کمک تا تجارت!

افغانستان سالها از کمک خارجی زنده بود! این مدل شکست خورده!
راه جدید:

- صادرات
 - ترانزیت
 - انرژی
 - معادن
 - ارتباطات منطقه‌ای
- دیپلماسی اقتصادی باید:

- شفاف
 - حرفه‌ای
 - و سود محور باشد
- نه التماس، نه فساد!

ششم. دیپلماسی فرهنگی و نرم، قدرت فراموش شده!

افغانستان سرزمین شعر، فرهنگ، و تمدن است، اما این سرمایه هرگز به ابزار سیاست خارجی تبدیل نشد!

ظرفیت‌ها:

- زبان فارسی / دری، پل منطقه
- تاریخ و تمدن، هویت مشترک
- عرفان و ادبیات، جذابیت جهانی
- مهاجران، سفیران فرهنگی

قدرت نرم می‌تواند:

- دشمنی‌ها را کاهش دهد
- روابط جدید بسازد
- مشروعیت جهانی ایجاد کند

هفتم. بحران مهاجران، چالش یا فرصت دیپلماتیک؟!

امروز میلیون‌ها افغان در ایران، پاکستان، اروپا و امریکا زندگی می‌کنند!

آنها:

- قربانی اند
- اما سرمایه اند

اگر:

- سازمان یافته شوند
- نمایندگی داشته باشند
- صدای مشترک باشند

آنها می‌توانند:

- فشارسیاسی ایجاد کنند
 - منابع جذب کنند
 - تصویرجدیدی ازافغانستان بسازند
- مهاجران باید از «مشکل» به «قدرت» تبدیل شوند!

هشتم. دیپلماسی صلح، نقش افغانستان در منطقه!

افغانستان می‌تواند:

- مرکز حل اختلافات منطقه
- گذرگاه انرژی
- محور تجارت

اما شرط دارد:

- بی طرفی فعال
- سیاست خارجی مستقل
- دولت ملی

افغانستان باید از «صحنه جنگ»، به «صحنه گفت وگو» تبدیل شود!

نهم. اصلاح ساختار وزارت خارجه، از اداری به استراتژیک!

سیاست خارجی افغانستان باید:

- حرفه‌ای
- تخصصی
- و تحلیل محور باشد

نیازها:

۱. دیپلمات‌های آموزش دیده
۲. اتاق‌های فکر
۳. دیپلماسی اقتصادی
۴. دیپلماسی عمومی
۵. شفافیت و ارزیابی عملکرد

دیپلمات بدون دانش، جاسوس یا توریست است!

دهم. نتیجه فصل ششم خروج از انزو!

افغانستان اگر بخواهد:

- امنیت پایدار
- اقتصاد پویا
- و صلح واقعی داشته باشد

باید:

- با جهان گفت و گو کند
 - با همسایگان تعامل کند
 - با ملت‌های بزرگ همکاری کند
- نه با انزواء، نه با شعار، نه با دشمن‌تراشی

بلکه با:

- عقلانیت
- منافع ملی
- و هویت انسانی

سخن پایانی فصل ششم: جهان به افغانستان بدهکار نیست، اما افغانستان به

خودش بدهکار است

اگر افغانستان (مستقل، خردمند و آماده همکاری باشد) جهان به سراغش می‌آید! اما اگر (زندانی ایدئولوژی یا اسیر جنگ نیابتی باشد) باز هم قربانی خواهد شد!

راه نجات ما: دیپلماسی هوشمند، اقتصاد قوی و جامعه آگاه است! آینده متعلق به کشورهایی است که پل می‌سازند، نه دیوار!



فصل هفتم

استراتژی پنج‌گانه

برای خروج از بن بست و ساختن آینده افغانستان:

استراتژی نخست - رهبری ملی، از فرد تا نظام!

افغانستان دهه‌ها به دنبال «فرد نجات دهنده» بود، اما تجربه نشان داد که، فرد می‌تواند قهرمان باشد، اما ساختار قهرمان می‌سازد و حفظ می‌کند!

مدل پیشنهادی:

۱. رهبری جمعی (شورای ملی انتقالی)
۲. تقسیم قدرت بر اساس مهارت، نه قومیت
۳. تصمیم‌گیری با اجماع، نه دیکتاتوری

در این مدل، نقش فرد هماهنگ کننده است نه مالک کشور، رهبر ملی نتیجه فرآیند است، نه آغاز آن!

استراتژی دوم - مهارت‌های مخرب (قطع اکسیجن جنگ)!

گروه‌هایی که امروز «نفوذ و اقتصاد» دارند، تا وقتی از جنگ سود می‌برند، هر نظام ملی را تخریب می‌کنند!

پس راه حل: قطع منابع مالی، نه مذاکره اخلاقی

راه‌های مهار:

۱. شفافیت در معادن

۲. کنترل قاچاق و گمرکات
۳. نظارت بر کمک‌های خارجی
۴. مالیات بر تجارت بزرگ
۵. حمایت از اقتصاد مولد، نه مافیایی

جنگ وقتی منفعت نداشته باشد، تفنگ خود به خود خاموش می‌شود!

استراتژی سوم - قرارداد اجتماعی جدید (شهروند بالاتراز قوم)!

افغانستان قرن‌ها در «طایفه» و «قوم» قفل بود، مدل جدید باید ملت را از «هویت قبیله‌ای» به «هویت شهروندی» انتقال دهد!

عناصر قرارداد جدید:

- حقوق برابر برای همه اقوام
 - عدم استفاده سیاسی از مذهب
 - آزادی رسانه و بیان
 - مشارکت زنان و جوانان
 - آموزش مدنی در مدارس
- بدون قرارداد اجتماعی مشترک، هیچ حکومتی پایدار نیست!

استراتژی چهارم - اقتصاد ملی (ستون امنیت و ثبات)!

دولت قوی بدون اقتصاد قوی پایه دار نمی‌ماند و افغانستان نیازمند اقتصاد تولیدی، شفاف و ملی است!

راهکارها:

۱. سرمایه‌گذاری در انرژی و کشاورزی و دهقانی
۲. استخراج معادن با قراردادهای شفاف

۳. اتصال افغانستان به کریدورهای منطقه

۴. حمایت از تجارت کوچک و متوسط

۵. جلوگیری از واردات بی‌رویه

در اینصورت، اقتصاد کار ایجاد می‌کند، و کار، جوانان را از جنگ جدا می‌سازد!

استراتژی پنجم - دیپلماسی فعال (خروج از انزوا)!

افغانستان نمی‌تواند خود را از جهان جدا کند، زیرا که تجارت، انرژی، امنیت و مهاجرت همه «فراملی» هستند!

اهداف دیپلماسی:

۱. بی‌طرفی فعال در منطقه

۲. همکاری اقتصادی با چین، هند، ایران و آسیای مرکزی

۳. ارتباط مثبت با آمریکا و اروپا

۴. کاهش تنش با پاکستان

۵. استفاده از مهاجران به عنوان سرمایه

در اینصورت افغانستان باید پل باشد، نه میدان نبرد!

چالش‌های مرگبار در مسیر تغییر:

اول. نخبگان بی‌اعتنا یا وابسته

بخشی از نخبگان، ایدئولوژیک، قومی یا وابسته به قدرت‌های خارجی اند، آن‌ها پیامبر صلح نیستند، بلکه بازتولید جنگ اند!

دوم. مردم ناامید و بی‌اعتماد

ملت زخمی است، اما بدون مشارکت مردم، هیچ طرحی موفق نمی‌شود! پس باید، اعتماد ساخت، امید داد، آموزش داد!

سوم. مداخله همسایگان

هیچ تغییری بدون مهار دخالت خارجی پایدار نیست!

پس: سیاست خارجی باید مستقل باشد، اما نه متخاصم، نه تسلیم شده!

نقشه عملی انتقال (۵ گام کاربردی)

گام ۱: ایجاد شورای ملی انتقالی با حضور:

- متخصصان
- نمایندگان اقوام
- زنان و جوانان
- مهاجران

با مأموریت!

- تدوین قانون اساسی جدید
- اصلاح ساختار دولت
- انتخابات آزاد و شفاف

گام ۲: ادغام نیروهای مسلح در ساختار ملی، زیرا بدون ارتش ملی، صلح یک توهم است

گام ۳: بازسازی اقتصادی از «کمک خارجی» به «تولید و تجارت»

گام ۴: عدالت انتقالی نه انتقام، نه فراموشی بلکه:

- حقیقت
- جبران
- آشتی

گام ۵: انتخابات آزاد، نه قبیله‌ای با:

• نظارت داخلی و بین‌المللی

• شفافیت

• احزاب غیرقومی

نتیجه فصل هفتم – خروج از تاریکی، نجات افغانستان نه ساده است، نه فوری، نه بی‌هزینه و مصرف! اما ممکن است، اگر:

• رهبری از «قدرت شخصی» به «حکومت ملی» تبدیل شود

• اقتصاد از «فساد و قاچاق» به «تولید و شفافیت» تغییر کند

• جامعه از «قوم و قبیله» به «شهروند و قانون» ارتقا یابد

• دیپلماسی از «شعار» به «تعامل» تبدیل شود

آنگاه افغانستان برای اولین بار در تاریخ معاصر صاحب دولت ملی و پایدار خواهد شد!

سخن پایانی فصل هفتم ما نسل نفرین شده نیستیم، ما نسل انتخابیم، یا تسلیم تاریخ شویم، و یا تاریخ جدید بسازیم!



فصل هشتم

رسانه و روشنفکران

نبرد روایت‌ها در افغانستان:

اول: جنگ افغانستان!

جنگ افغانستان متکی بر روایت‌ها بوده است، بیشتر از چهل سال گذشته نشان داد که افغانستان فقط میدان جنگ سلاح نیست، بلکه میدان جنگ روایت‌هاست:

- چه کسی «حق» است؟
- چه کسی «دشمن» است؟
- چه کسی «قهرمان» است؟
- چه کسی «خائن» است؟

قدرت‌های داخلی و خارجی از رسانه، نه برای آگاهی، بلکه برای «مهار ذهن جامعه» استفاده کردند!

نتیجه:

- نفرت
- تعصب
- قهرمان سازی کاذب
- تحریف تاریخ
- کور شدن جامعه

جامعه‌ای که «ذهنش اشغال شود»، نیازی به اشغال نظامی ندارد!

دوم: رسانه آزاد، رکن اساسی صلح و دموکراسی!

رسانه آزاد فقط برای «انتقاد» نیست بلکه برای:

- آموزش
 - شفافیت
 - پاسخگویی
 - آگاهی
 - ایجاد گفت‌وگوی ملی می‌باشد
- رسانه آزاد، به جای «تحریک احساسات»، به «توانمند سازی جامعه» می‌پردازد!

سوم: سه دشمن اصلی آگاهی در افغانستان!

الف - پروپاگاندا جنگ رسانه‌هایی که:

- دشمن می‌سازند
- نفرت پخش می‌کنند
- هویت را علیه هویت می‌شورانند، این‌ها کارخانه‌های تولید مرگ اند!

ب - رسانه تجاری و سطحی، رسانه‌هایی که:

- فقط شو، تفریح، و ابتذال تولید می‌کنند
- جامعه را از «فکر» تهی می‌کنند!

ج - روشنفکران وابسته، روشنفکرانی که:

- اجاره‌ای هستند
- ایدئولوژیک هستند
- در خدمت قدرت هستند، به جای حقیقت، «مشروعیت بخش ظلم» می‌شوند!

چهارم: روشنفکران اصیل و نیروی تغییر!

روشنفکر واقعی که حقیقت را می‌گوید:

- حتی اگر تلخ باشد
- حتی اگر به ضررش باشد
- نه تبلیغاتچی قدرت است
- نه مبلغ نفرت

بلکه:

- وجدان جامعه
- حافظ حقیقت
- چراغ تاریکی هستند

افغانستان با روشنفکران صادق از زیر خاکستر برمی خیزد!

پنجم: رسانه‌های مهاجران و فرصت طلایی!

امروز بخش بزرگی از صدای افغانستان در بیرون از مرزهاست!

این رسانه‌ها می‌توانند:

- صدای داد خواهی باشند
- روایت‌های کاذب را افشا کنند
- شبکه‌های همبستگی ایجاد کنند
- نسل جدید را آموزش دهند

اگر به جای «غوغا سالاری»، به «روشنگری» پردازند اثر گذارترین نیروی تغییر خواهند شد!

ششم: جنگ روایت‌ها!

چگونه جریان‌های جنگ طلب پیروز می‌شوند؟

آن‌ها به جای حقیقت، «احساسات» را هدف می‌گیرند

روش‌ها:

۱. ساختن دشمن
۲. تحریک قومیت
۳. تحقیر هویت دیگران
۴. جعل تاریخ
۵. تئوری توطئه
۶. قهرمان سازی جعلی
۷. شیطان سازی مخالف

این جنگ با گلوله نیست، با ادبیات، تصویر و تفسیر است!

هفتم: بازپس گیری روایت و استراتژی رهایی!

هدف: مردم را از کنترل ذهنی نجات دهیم

ابزار:

۱. رسانه‌های حرفه‌ای و بی طرف
۲. خبرنگاری تحقیقی
۳. تاریخ نگاری دقیق
۴. آموزش تفکر انتقادی
۵. ادبیات و هنر متعهد

راه:

- مقابله با دروغ
- نه گفتن با دروغ
- پیوستن با حقیقت

هشتم: سواد رسانه‌ای و واکسن ضد فریب!

جامعه‌ای که هر «خبر» را باور کند و هر «فریاد» را مقدس بداند، محکوم به بردگی است!

آموزش سواد رسانه ای:

- تحلیل خبر
 - تشخیص منبع
 - شناخت فریب
- این آموزش باید از مدرسه آغاز شود!

نهم: مسئولیت اخلاقی رسانه‌ها و نخبگان!

کسی که:

- می داند دروغی پخش می‌شود و سکوت می‌کند شریک جنایت است!
- کسی که:

- نفرت تولید می‌کند، حتی اگر علامه باشد خدمت‌گذار مرگ است!
- کسی که:

- حقیقت را می‌گوید، حتی اگر تنها باشد ملت را نجات می‌دهد!
- نقش رسانه در ساختن صلح و رسانه‌ای که صلح می‌سازد:

۱. به «گفت و گو»، جا می‌دهد
۲. به «دیگری»، احترام می‌دهد
۳. به «تفاوت»، ارزش می‌دهد
۴. به «حقیقت»، وفادار می‌ماند
۵. از «قدرت»، پاسخ می‌خواهد

صلح از بلندگو نمی‌آید بلکه از گفت‌وگوی آگاهانه می‌آید!

نتیجه فصل هشتم در نبرد سرنوشت ساز:

سرنوشت افغانستان نه فقط در سیاست، که در نبرد روایت‌ها تعیین می‌شود!

اگر:

- رسانه در خدمت حقیقت باشد
 - روشنفکر در خدمت مردم باشد
 - هنر در خدمت آگاهی باشد
- به یقین جامعه‌ای، آزاد، بالغ و مقاوم ساخته می‌شود. !

اما اگر:

رسانه ابزار قدرت باشد، روشنفکر نوکر ایدئولوژی باشد و هنر ابزار شهرت

آنگاه:

ملتی با سلاح، اما بی‌ذهن، به جنگی بی‌پایان می‌رود!

سخن پایانی فصل هشتم - تفنگ می‌کشد، اما «دروغ» ملت را می‌کشد و حقیقت، اگرچه کند است، اما قدرتمندترین سلاح آزادی است!



فصل نهم

نسل جوان افغانستان

نسل جوان افغانستان انرژی اجتماعی، بحران هویت، و مسئولیت تاریخی است زیرا:

اول. جمعیت جوان!

بزرگ‌ترین سرمایه افغانستان جوانان است و افغانستان امروز یکی از جوان‌ترین جوامع جهان است و بیش از ۶۵٪ مردم زیر ۳۰ سال دارند!

این یعنی:

- انرژی
- خلاقیت
- تغییر
- انقلاب فرهنگی
- تحول سیاسی

در کشورهای موفق، «جوان» ماشین و پرزه جات پیشرفت است، اما متأسفانه در افغانستان، «جوان» یا قربانی جنگ شده، یا مواد سوخت آن!

دوم. جوان افغان، بین آرمان و ویرانی!

در میان جوان افغان، سه نیروی متضاد را مشاهده می‌توان کرد:

۱ - خشم از گذشته:

- از جنگ
- از فساد

• از تبعیض

• از ناکامی نسل‌های پیش

۲. آرزو برای آینده:

• عدالت

• رفاه

• آزادی

• زندگی انسانی

۳. ترس از حال:

• بیکاری

• مهاجرت

• بی‌آیندگی

• سرکوب

این تناقض، جوان را یا به «قیام»، یا به «فرار»، یا به «فروپاشی درونی» می‌کشاند!

سوم. بحران هویت!

عمیق‌ترین زخم میان نسل جوان این است که نسل جوان افغانستان نمی‌داند:

• کیست

• از کجاست

• به کجا می‌رود

زیرا:

• تاریخ تحریف شده

• ارزش‌ها شکسته

• قهرمان‌ها جعلی

• وطن مفهومش گم شده

وقتی هویت متزلزل شود، جوان به «هر ایدئولوژی»، «هر رهبر»، و «هر شعار» پناه می‌برد، حتی اگر ویرانگر باشد!

چهارم. جوان، هدف جنگ سالاران و مافیای قدرت!

تمام جریان‌های جنگ طلب به دنبال جوان اند، چرا؟

- چون احساساتی اند
- چون آرمان خواه اند
- چون فریب پذیراند
- چون بیکار اند
- چون نیازمند نان و معنا اند

به همین دلیل:

- جوان افغان، سرباز ارزان جنگ شده
- نه رهبر صلح

پنجم. جوانان تحصیل کرده!

امید نوین اما بدون زمین بازی:

یعنی نسل جدید:

- باسواد
- دیجیتال
- جهانی
- چند زبانه
- آگاه به حقوق بشر

اما:

- ساختار سیاسی کهنه است

- نهادها بسته است
- فرهنگ مردسالار است
- رهبری موروئی است

نتیجه:

- استعدادها مهاجرت کردند
- مغزها فرار کردند
- جامعه پیر ماند

ششم. فرار مغزها!

خون ریزی خاموش ملت وقتی بهترین‌ها می‌روند:

- جامعه قدرت نوآوری را از دست می‌دهد
- بخش خصوصی می‌میرد
- سیاست پیر می‌شود
- صلح ناممکن می‌شود هیچ کشوری بدون «انسان‌های توانمند» ساخته نشده،

نه تریاک، نه طلا، نه کمک خارجی، بلکه در ساخت کشور انسان توانمند نقش عمده دارد!

هفتم. نسل جدید و شبکه‌های اجتماعی!

ابزار قدرت جوان افغان:

- بزرگ‌ترین جمعیت اینترنتی منطقه
- فعال در رسانه
- در ارتباط با جهان

این ابزار می‌تواند:

- آگاهی بسازد یا نفرت منتشر کند

یا:

- انقلاب صلح می‌کند، یا جنگ داخلی جدید را بار می‌آورد
سرنوشت ابزار، به «سطح شعور جمعی» بستگی دارد!

هشتم. مسئولیت تاریخی نسل جوان!

نسل امروز اولین نسل در تاریخ افغانستان است که می‌تواند:

- گذشته را نقد کند
- آینده را بسازد
- رهبر خود را انتخاب کند
- مفهوم وطن را باز تعریف کند

مسئولیت آنان:

۱. شکستن ماشین خشونت

۲. مبارزه با تعصب

۳ - ساختن نهادهای مدنی

۴. گسترش آگاهی

۵. مبارزه با فساد

۶. ایجاد فرهنگ گفتگو

۷. دفاع از حقوق زنان

۸. ساختن اقتصاد مولد

این مسئولیت‌ها، «شعاری» نیست، «تاریخی» است!

نهم. طبقه قدرت قدیمی سد بزرگ در برابر جوانان!

از سالیان متمادی قدرت در افغانستان در دست:

- رهبران سنتی

- جنگ سالاران
- شبکه‌های مافیایی
- رهبران قومی بود

این شبکه‌ها:

- منابع را کنترل می‌کنند
- سیاست را گروگان گرفته اند
- جوان را تهدید می‌کنند
- نخبه‌ها را می‌رانند

تا زمانی که این طبقه شکسته نشود، جوان، تماشاچی بازی دیگران است!

دهم. چه باید کرد؟!

هفت محور برای رهایی نسل جوان:

۱. آموزش تفکر انتقادی
۲. سازماندهی مدنی و صنفی
۳. تولید دانش بومی
۴. حمایت از کارآفرینی
۵. شبکه سازی ملی و منطقه‌ای
۶. گفت‌وگوی بین نسلی
۷. مقاومت مدنی در برابر خشونت

جوان باید از «پیاده نظام» به طراح آینده تبدیل شود!

یازدهم. نسل جوان، وارث درد، سازنده امید اند!

نسل امروز:

- قربانی جنگ نیست

• وارث جنگ است

اما:

• قادر به پایان دادن آن است

زیرا:

• جنگ سالاران گذشته می‌میرند

• اما جوانان زنده اند

آینده متعلق به کسانی است که می‌مانند، نه کسانی که گذشته را زنده نگه می‌دارند!

نتیجه فصل نهم آغاز عصر جوانان و آینده افغانستان، یا با دست جوان ساخته

می‌شود، یا اصلاً ساخته نمی‌شود!

جوان افغان:

• اگر آگاه شود (ملت نجات می‌یابد)

• اگر فریب بخورد (تاریخ تکرار می‌شود)

وظیفه نسل امروز: نه تکرار گذشته، بلکه خلق آینده است

این نسل باید:

• رهبر خود را بسازد، نه بپذیرد

• وطن خود را تعریف کند، نه فقط به ارث ببرد!

سخن پایانی فصل نهم جوان افغان، نه محکوم به جنگ است، نه محکوم به

غربت او می‌تواند:

• دانشمند شود

• سیاستمدار شود

• کارآفرین شود

• شاعر شود

• رهبر شود

به شرطی که:

خودش را باور کند



به جنگ طلبان نه بگوید



و به انسانیت بله



آینده افغانستان، نه در تفنگ، که در مغز و وجدان نسل جوان است!



فصل دهم

اقتصاد افغانستان

افغانستان منابع عظیم، سیستم فاسد، و راه خروج از فقر مزمن:

اول. اقتصاد افغانستان!

پارادوکس تاریخی افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان اما درعین حال، یکی از غنی‌ترین سرزمین‌ها از نظر منابع زیرزمینی است، این تضاد نتیجه کمبود منابع نیست، بلکه نتیجه:

- سوء مدیریت
- فساد
- جنگ
- وابستگی به کمک خارجی
- و انحصار قدرت اقتصادی

دوم. سه ستون اقتصادی افغانستان!

اقتصاد افغانستان بر سه ستون لرزان استوار بوده است:

۱. کمک خارجی
۲. اقتصاد مواد مخدر
۳. تجارت قاچاق و وارداتی

این سه ستون:

- اشتغال پایدار نمی‌سازند
- دولت قدرتمند نمی‌سازند

• تکنولوژی منتقل نمی کنند

به همین دلیل کشور را وابسته و ضعیف نگه می دارند و با قطع کمک ها، اقتصاد سقوط می کند!

سوم. نفرین منابع، ثروت بدون سیستم!

افغانستان دارای:

- لیتیوم
- مس
- طلا
- آهن
- سرب
- زغال سنگ
- گاز
- و صدها منبع کمیاب

اما بدون:

- نهاد
- قانون
- مدیریت
- شفافیت

هر منبع طبیعی تبدیل به:

- فساد
- جنگ
- غارت و استعمار جدید می شود

بسیاری کشورها، با منابع کمتر از افغانستان، به قدرت اقتصادی تبدیل شدند مثلاً:

- کره جنوبی

• جاپان

• سنگاپور

افغانستان به «منابع» نیاز ندارد، به سیستم نیاز دارد!

چهارم. فساد، واقعیت تلخ و ساختاری!

فساد در افغانستان:

• حادثه‌ای نیست

• فرهنگی نیست

• بلکه سیستماتیک و سازماندهی شده است

زمانی که:

• قدرت موروئی باشد

• سیاست قبیله‌ای باشد

• رسانه خاموش باشد

• قانون بی‌دندان باشد، فساد، اکسیجن نظام می‌شود!

پنجم. وابستگی به کمک خارجی و اقتصاد مصنوعی!

بیشتر از دو دهه گذشته، میلیارد‌ها دالر وارد افغانستان شد

اما:

• زیرساخت صنعتی ساخته نشد

• کشاورزی و زراعت مدرن نشد

• تولید ملی شکل نگرفت

• و اقتصاد کوچک، بیمار، و وابسته ماند

چرا؟

چون کمک خارجی، اگر وارد سیستم فاسد شود، به فساد خارجی تبدیل می‌شود.

نه توسعه!

ششم. اقتصاد جنگ، درد عمیق پنهان!

در افغانستان جنگ:

- نه فقط ایدئولوژیک
- بلکه اقتصادی است

شبک‌های از:

- قاچاق
- مواد مخدر
- غارت معادن
- اخاذی

آدم ربای جنگ را تغذیه می‌کند و جنگ، اقتصاد سیاه را تغذیه می‌کند!

در این ساختار:

- صلح دشمن سود است
 - جنگ منبع درآمد
- اینجاست که اقتصاد، سیاست را گروگان می‌گیرد!

هفتم. راه خروج اقتصاد مولد، نه مصرفی!

کشورهایی که از فقر شدید برخاستند، یک راه را رفتند:

- تحول از اقتصاد مصرفی (به اقتصاد مولد)

یعنی:

- تولید
- صنعت
- کشاورزی و زراعت مدرن

- صادرات بدون تولید، هیچ کشوری از فقر خارج نشده!

هشتم . پنج محور برای بازسازی اقتصاد افغانستان!

۱ - زیرساخت‌ها:

- برق
- جاده
- آب
- اینترنت

بدون زیرساخت، تولید ناممکن است!

۲ - مدرن سازی کشاورزی و زراعت:

- آبیاری قطره‌ای
- تکنولوژی کشت
- زنجیره سرد
- کارخانه بسته بندی

در اینصورت افغانستان می‌تواند، نه فقط گندم بلکه میوه، خشک‌بار، سبزیجات به شمال و جنوب آسیا صادر کند!

۳ - صنعت سبک و متوسط مثل:

- پوشاک
- فرش
- ادویه , داروهای گیاهی
- مصالح ساختمانی
- صنایع غذایی

این‌ها:

- سرمایه کم می‌خواهند

• اشتغال زیاد می‌سازند

۴. استخراج منابع طبیعی با نظارت ملی!

نه قراردادهای چون:

• تاریک

• انحصاری

• خانوادگی

بلکه:

• شفاف

• رقابتی

• با سود مشخص برای مردم

•

۵. اقتصاد دیجیتال!

جوان افغان با، سواد، دیجیتال و خلاق اند و افغانستان می‌تواند:

• مرکز برون سپاری IT

• برنامه نویسی

• فری لنس جهانی شود

اگر اینترنت آزاد و سریع باشد!

نهم. نقش بخش خصوصی!

اقتصاد افغانستان را، دولت یا جنگ سالار نمی‌سازد!

بلکه:

• شرکت‌های کوچک و متوسط

• کارآفرینان

• سرمایه داران سالم می‌سازد

بخش خصوصی باید:

- مستقل از سیاست
 - شفاف
 - رقابتی شود تا اقتصاد از وابستگی بیرون آید!
- دهم. نقش مهاجران (فرصت طلایی)!

مهاجران افغان:

- سرمایه دارند
- تجربه دارند
- ارتباط جهانی دارند

اگر:

- امنیت حقوقی
- شفافیت
- و احترام داشته باشند

می‌توانند:

- صدها کارخانه
- هزاران شغل بسازند!

اما اگر:

- رشوه
- باند بازی
- بی‌قانونی ادامه یابد، هیچ سرمایه داری بر نمی‌گردد!

یازدهم. چشم انداز اقتصادی ۱۵ ساله افغانستان!

اگر کشور:

- صلح نسبی
- مدیریت شفاف
- و اقتصاد مولد داشته باشد

می‌تواند:

- نرخ فقر را نصف کند
 - بیکاری را به طور قابل توجه کاهش دهد
 - صادرات را ۵ برابر کند
 - تولید ناخالص ملی را ۳ برابر کند
 - مهاجر را به جای مصرف کننده، سرمایه گذار تبدیل کند
- مهم‌تر از همه:

- اگر اقتصاد مستقل شود و از «گدایی بین‌المللی» رهایی گردد!

نتیجه فصل دهم - اقتصاد میان جنگ یا صلح؟

البته اقتصاد سالم، صلح می‌سازد و بر عکس اقتصاد فاسد، جنگ می‌سازد
هرگاه:

- عدالت اقتصادی، شفافیت، تولید و اشتغال جوانان جان بگیرد، جنگ بی‌معنا می‌شود!

سخن پایانی فصل دهم: افغانستان فقیر نیست، غارت شده است و افغان‌ها ناتوان نیستند، سرکوب شده‌اند!

راه رهایی:

- نه در شعار
- نه در کمک خارجی
- نه در رهبران نظامی

بلکه در:

- اقتصاد مولد
- مدیریت سالم
- انسان‌های توانمند

اگر این سه محقق شود، افغانستان می‌تواند: از «ویرانی و گدایی» به «تولید و شکوفایی» برسد!



فصل یازدهم

فرهنگ، رسانه و نبرد برای آگاهی

جنگ خاموش اما سرنوشت ساز افغانستان:

اول. فرهنگ چیست؟ قدرت نرم یا قفس نامرئی؟!

فرهنگ به تنهایی فقط:

موسیقی، شعر، لباس، یا آداب نیست

بلکه فرهنگ یعنی:

چگونه فکر می‌کنیم، چگونه تصمیم می‌گیریم، چگونه رفتار سیاسی - اجتماعی داریم!

البته فرهنگ می‌تواند آزادی‌بخش باشد یا زندان ذهنی

زیرا که فرهنگ سالم:

- گفت وگو
- پرسش
- آزادی
- خلاقیت می‌سازد!
- اما فرهنگ بیمار:

- تعصب
- ترس
- تقلید

- خشونت می‌پروراند!

دوم. مشکل تاریخی افغانستان (فرهنگ تسلیم، نه فرهنگ نقد)!

در افغانستان، قرن‌ها است که:

- مردم حق پرسیدن نداشتند
- رهبران مصون از نقد بودند
- دین و سیاست در هم ادغام شد
- و حقیقت «تابو» شد

نتیجه:

- تقدس رهبر
- مرگ اندیشه
- و میراث تراژدی

وقتی «پرسیدن» گناه شود «ویرانی» مقدر می‌شود!

سوم. رسانه در افغانستان، ابزار آگاهی یا ابزار جنگ؟!

افغانستان سه دوره رسانه‌ای داشته:

دوره اول:

- سکوت
- بی‌سوادگی گسترده
- نبود رسانه
- انحصار اطلاعات

نتیجه:

- مردم کور بودند
- قدرت آزاد بود

دوره دوم: رسانه در خدمت قدرت

- تبلیغات حزبی
- ملیشه سازی
- نفرت پراکنی

رسانه‌ها تبدیل شدند به سلاح روانی نه ابزار آگاهی!

دوره سوم: رسانه‌های آزاد (۲۰۰۱ - ۲۰۲۱)

بزرگ‌ترین فرصت تاریخی بود، اما:

- آزادی بدون کیفیت
- استقلال بدون مسئولیت
- و آزادی بیان بدون سواد رسانه‌ای

رسانه‌ها:

- خبر فروختند نه آگاهی
- جنجال فروختند نه حقیقت

و این «بازار هیاهو» جامعه را احساسی‌تر کرد، نه عقلانی‌تر!

چهارم. جنگ روانی، جنگ واقعی افغانستان!

در افغانستان، از تفنگ کشنده‌تر چیزی وجود داشته است؟ بلی

روایت روایت‌ها:

- تاریخ را شکل می‌دهند
- دشمن و دوست می‌سازند
- مشروعیت و بی‌مشروعیت خلق می‌کنند

هر جریانی:

- روایت خود را پمپاژ کرد

و ملت

• میان روایت‌ها تکه تکه شد
وقتی حقیقت کشته شد، ملت هم کشته شد، بی‌هیچ گلوله‌ای!

پنجم. نبرد برای ذهن، میدان اصلی آینده!

در قرنی که ما زیست می‌داریم یعنی قرن ۲۱، جنگ اصلی، بر سر خاک نیست بلکه بر سر ذهن انسان‌هاست هر که ذهن‌ها را بگیرد:

- اقتصاد را می‌گیرد
 - سیاست را می‌گیرد
 - آینده را می‌گیرد
- به همین دلیل:

آگاهی، مهم‌ترین زیرساخت صلح است

- نه جاده
- نه برق
- نه معدن

ششم. مشکل امروز افغانستان!

جامعه احساسی، نه عقلانی ما در افغانستان:

- زود باوریم
- زود خشمگین می‌شویم
- زود قهرمان می‌سازیم
- زود قربانی می‌شویم

اما:

- دیر فکر می کنیم
- دیر تحقیق می کنیم
- دیر گفت و گو می کنیم

یک جامعه احساسی، بهترین شکار پوپولیسم و افراطیت است!

هفتم. فرهنگ رسانه‌ای بیمار (تولید خشونت نرم)!

سه بیماری رسانه در افغانستان:

۱. جنرال سازی
۲. قهرمان پرستی
۳. نفرت پراکنی قومی

این‌ها:

- جنگ را مقدس کردند
- کشتن را افتخار کردند
- نفرت را هویت کردند

وقتی «نفرت»، هویت شود «صلح»، خیانت تلقی می‌شود!

هشتم. راه نجات سواد رسانه‌ای و فرهنگ تفکر انتقادی!

جوامع توسعه یافته، از مدرسه آغاز کردند:

- پرسش گری
- تحلیل اطلاعات
- تشخیص فیک نیوز
- شواهد و استدلال

آگاهی، محصول آموزش انتقادی است نه محصول «تعداد کانال‌های تلویزیونی» رسانه مستقل که ستون چهارم صلح را بازسازی می‌کند و افغانستان نیاز به رسانه‌ای دارد که:

- حقیقت بگوید
 - بدون ترس
 - بدون رشوه
 - بدون قوم گرایی
- رسانه‌ای که:

- ضد جنگ باشد
- ضد فساد باشد
- ضد نفرت باشد و «صدا» باشد نه «بلندگو»!

دهم. فرهنگ جدید یا محور صلح پایدار!

چهار ارزش باید شامل فرهنگ جدید افغانستان شود:

۱. گفت وگو به جای جنگ
۲. وطن پرستی به جای قوم پرستی
۳. انسانیت به جای تعصب
۴. قانون گرایی به جای زورگویی

این ارزش‌ها، نه از بالا می‌آیند، نه از خارج بلکه از «وجدان جمعی» نسل جدید!

یازدهم. وظیفه روشنفکران، نویسندگان، و رسانه‌ها!

سه مسئولیت تاریخی:

۱. افشاگری علیه دروغ و فساد
۲. تولید دانش و تحلیل قابل اعتماد
۳. آموزش اجتماعی و مدنی

روشنفکر واقعی:

- نه چاپلوس قدرت است
 - نه اسیر قوم
 - نه تماشاگر ظلم
- بلکه:

• وجدان جامعه است

دوازدهم. نتیجه فصل یازدهم (آگاهی، زیربنای صلح):

صلح، با سلاح ساخته نمی‌شود، صلح، با آگاهی ساخته می‌شود

زیرا:

- ملت آگاه را نمی‌شود فریب داد
 - ملت آگاه را نمی‌شود به جنگ کشید
 - ملت آگاه رهبر قلابی را تحمل نمی‌کند
- البته که آگاهی، مصرف و هزینه دارد، درد دارد، قربانی می‌خواهد! اما آزادی می‌آورد!
- سخن پایانی فصل یازدهم - تا زمانی که:

- حقیقت گم باشد
 - روشنفکر ترسیده باشد
 - رسانه خریدنی باشد
 - فرهنگ، قومی باشد
- افغانستان:

- رهبر خوب نخواهد داشت
 - اقتصاد خوب نخواهد داشت
 - صلح خوب نخواهد داشت
- زیرا هر تحول پایدار، اول در ذهن اتفاق می‌افتد، بعد در سرزمین، و اگر روزی «روشنایی» بیاید

نه از قدرت بلکه از «دانش» خواهد آمد!



فصل دوازدهم

زنان افغانستان

ستون پنهان جامعه، قربانی تاریخ، و ظرفیت عظیم آینده:

اول. زن افغان، ستون خانوار، نه حاشیه جامعه!

در افغانستان، زن فقط مادر، همسر، یا دختر نیست

زن:

- معمار خانواده
 - ستون اقتصاد خانگی
 - آموزگار نسل‌ها
 - و حامل فرهنگ جامعه است
- اگر ستون شکسته شود، سقف فرو می‌ریزد!

دوم. تاریخ طولانی سرکوب (فرهنگ مردسالاری)!

زن در افغانستان:

- محدود شده
 - بی‌صدا شده
 - و به حاشیه رانده شده
- اما این تبعیض:

- ریشه در دین ندارد
- بلکه در:

- سنت قبیله‌ای

- فرهنگ مردسالار
- و سیاست تحجرگرا هوید است
- دین واقعی: زن را انسان کامل می‌داند، نه نیمه انسان
- سوم - زن افغان، قربانی جنگ و سیاست در افغانستان!

- هر جنگ
 - هر کودتا
 - هر بحران اولین قربانی اش زن بوده!
- زن:

- بیوه شده
 - مهاجر شده
 - فقیر شده
 - بی‌پناه شده
- اما با وجود این همه درد، ایستاد!

چهارم. زن افغان، قوی‌تر از آنچه تصور می‌شود

با وجود تمام محدودیت‌ها، زنان افغانستان:

- درس خواندند
- دانشگاه رفتند
- سازمان ساختند
- رسانه ایجاد کردند
- تجارت راه انداختند
- در پارلمان نشستند
- علیه ظلم جنگیدند
- بدون ابزار قدرت
- بدون حمایت سیاسی
- بدون امنیت

اما با:

- اراده
- آگاهی
- شرافت

این، قهرمانی پنهان تاریخ افغانستان است!

پنجم. حذف زنان از اجتماع، ضربه مهلک به اقتصاد و توسعه!

وقتی زنان:

- از کار محروم شوند
- از آموزش منع شوند
- از حضور حذف شوند

اقتصاد:

- نصف قدرت خود را از دست می‌دهد
- هیچ کشور موفقی در دنیا وجود ندارد که: زنانش پشت در خانه مانده باشند این قانون تاریخ است!

ششم. زن تحصیل کرده، ماشین توسعه اجتماعی!

اگر می‌خواهی جامعه‌ای:

- باسواد
- سالم
- صلح طلب
- و مدرن داشته باشید زن را آموزش بدهید!

چون:

- زن، اولین مدرسهٔ انسان است!

هفتم. زنان و صلح و نقش تعیین کننده

در هر کشور جنگ زده زنها:

- خواستار خشونت کمتر
- گفت‌وگوی بیشتر و عدالت پایدارتر هستند

زنان:

- جنگ نمی‌سازند
- جنگ نمی‌خواهند
- جنگ سالار نمی‌شوند

به همین دلیل:

حضور زنان در سیاست عامل صلح است!

هشتم. زن افغان و اقتصاد، سرمایه پنهان

بسیاری زنان، نان آور واقعی خانواده‌اند

در:

- قالین
- صنایع دستی
- زراعت
- تجارت کوچک
- آموزش
- صحت و بهداشت
- اگر حمایت شوند، می‌توانند:
- ده‌ها صنعت کوچک

• صدها شغل پایدار بسازند!

نهم. مانع بزرگ!

فرهنگ کنترل بدن و ذهن زن در افغانستان فقط از دانشگاه و کار محروم نشده بلکه از:

• تصمیم

• مالکیت

• استقلال و کرامت محروم شده!

•

تسلط بر زن، تسلط بر نسل‌هاست و به همین دلیل، زن توسط گروه متحجر محدود شد، نه به خاطر ضعفش، بلکه به خاطر قدرتش!

دهم. راه رهایی، پنج محور اساسی!

محور اول. آموزش و سواد:

• ابتدایی

• متوسطه

• عالی

بدون آموزش، زن، بردهٔ مدرن می‌شود!

محور دوم. استقلال اقتصادی:

• شغل

• درآمد

• مالکیت

زن مستقل، زن زورپذیر نیست!

محور سوم. حمایت قانونی:

- منع خشونت
- حق ارث
- حق طلاق
- حق حضانت

بدون قانون، عدالت رؤیاست!

محور چهارم. حضور سیاسی:

- پارلمان
- شوراها
- رسانه‌ها

زن باید: تصمیم بگیرد نه فقط اجرا کند!

محور پنجم. تغییر فرهنگی:

نه با جنگیدن علیه دین بلکه با روشنگری علیه:

- تعصب
- غیرت قبیله‌ای
- خشونت خانگی

یازدهم. زنان مهاجر، فرصت طلایی نسل جدید!

زنان افغان در مهاجرت:

- تحصیل کردند
- شغل گرفتند
- اعتماد به نفس یافتند
- الگو شدند

این زنان می‌توانند:

- پلی میان افغانستان و جهان باشند
 - تجربه و تخصص منتقل کنند
 - نهادهای مدرن بسازند
- آن‌ها سرمایه ملی اند، نه افتخار شخصی!

دوازدهم. نتیجه فصل دوازدهم!

رهای زن، رهایی جامعه است، ملت‌هایی که زنان را آزاد کردند:

- اقتصاد رشد کرد
 - خشونت کاهش یافت
 - سلامت اجتماعی بالا رفت
 - صلح پایدار شد
- برعکس ملت‌هایی که زنان را زندانی کردند:

- عقب ماندند
 - فقیر شدند
 - خشونت بار شدند
 - و نسل‌کشی کردند
- این قانون تاریخ است، نه ایدئولوژی!

سخن پایانی فصل دوازدهم!

زن افغان:

- ضعیف نیست
- خاموش نیست
- شکسته نیست

زن افغان:

- فراموش نمی‌کند

- تسلیم نمی‌شود
 - و آینده را از نو می‌نویسد
- او شاید امروز پشت در (دروازه) مانده باشد اما فردا، پشت میز قدرت خواهد نشست نه برای انتقام بلکه برای ساختن! زیرا زن، خالق زندگی است، نه قاتل آن!



فصل سیزدهم

هویت ملی افغانستان

بحران، ریشه‌ها، و امکان بازآفرینی:

اول. هویت ملی چیست و چرا مهم است؟!

هویت ملی، شعار نیست، هویت ملی یعنی:

- احساس تعلق مشترک
 - حس سرنوشت واحد
 - هم سرنوشتی در شادی و رنج
 - و اعتماد به اینکه «باهمیم»
- بدون هویت ملی، یک کشوری:

- نه دولت دارد
- نه ملت

بلکه فقط جمعیت‌هایی پراکنده دارد!

دوم. مشکل تاریخی افغانستان!

ملت ساخته نشد، قبایل حفظ شد، افغانستان از آغاز:

- دولت داشت
- جغرافیا داشت
- پرچم داشت
- اما ملت سازی نکرد،

قبایل حفظ شدند، قومیت‌ها تحکیم شدند، هویت ملی تولید نشد!

این یعنی:

افغان‌ها هرگز «ما» نشدند، همیشه «من و آنها» ماندند!

سوم. دولت‌های تاریخی!

هویت ملی را با زور خواستند، نه با رضایت، هر دولتی که آمد:

- زبان خاصی تحمیل کرد
- قوم خاصی تقویت کرد
- تاریخ خاصی نوشت
- و روایت خاصی ساخت

در نتیجه: هویت ملی نشد، هویت تحمیلی شد!

هویت تحمیلی همیشه:

- مقاومت می‌زاید
- نفرت می‌زاید
- فروپاشی می‌آورد

متأسفانه افغانستان این تاریخ را بارها تجربه کرده!

چهارم. جنگ‌ها!

جنگ‌های نیم قرن اخیر: شکاف هویتی را عمیق‌تر کردند، وحدت را نابود نکرد، بلکه دشمنی را نهادینه کرد امروز، جامعه افغانستان فقط، تقسیم قومی نیست بلکه:

- تقسیم هویتی
- تقسیم زبانی
- و تقسیم تاریخی است

هر گروه می‌گوید:

- ما قربانی بودیم، دیگری ظالم!

این یعنی:

- تاریخ مشترک نداریم
- حافظه مشترک نداریم

بدون این دو، هویت ملی ناممکن است!

پنجم. بحران هویت افغانستان!

محصول سه عامل اصلی:

الف. تبعیض ساختاری

ب. روایت‌های متضاد تاریخی

ج. نبود پروژه ملی مشترک وقتی یک کودک هزاره، پشتون، تاجک، ازبیک هرکدام تاریخ متفاوت می‌خوانند و هرکدام دشمن متفاوت دارند چه انتظاری داریم که «ملت» شکل بگیرد؟ ملت بدون خاطره مشترک ساخته نمی‌شود!

ششم. هویت قومی، دشمن نیست، کالا ارزشمند است!

به بیان دیگر مشکل افغانستان قومیت نیست، فاشیزم قومی است:

- قومیت، ریشه است
- هویت، تنوع است
- فرهنگ، ثروت است!

کشوری که ۳۰ تنوع قومی^۱ دارد، تنوع فرهنگی^۲ دارد تنوع زبانی^۳ دارد، اینجا باید:

جشن گرفته شود، نه سرکوب زیرا هویت ملی، هویت تک فرهنگی نیست، هویت چند فرهنگی عادلانه است!^۴

هفتم. رمز شکست پروژه‌های ملی در افغانستان!

دولت‌ها هرگز بطور دقیق نپرسیدند: «هویت ملی چیست؟» بلکه گفتند: هویت ملی این است، بپذیر!»

در جهان مدرن هویت ملی پروژه تحمیلی نیست بلکه قرارداد اجتماعی است و قرارداد بدون عدالت، بدون آزادی، بدون شراکت امضا نمی‌شود!

هشتم. امکان بازتولید هویت ملی!

اما نه با گذشته، بلکه با آینده، افغانستان امروز دو راه دارد:

۱. بازگشت به گذشته:

- قوم محوری
- حذف
- نفرت

که نتیجه اش، فروپاشی نهایی است!

۲. حرکت به آینده:

- شمولیت
- عدالت
- مشارکت

که نتیجه اش، ملت سازی واقعی است!

هویت ملی را نمی‌توان از «قوم برتر» ساخت، فقط از قرارداد برابر می‌توان ساخت!

نهم. پنج ستون هویت ملی نوین افغانستان!

۱. عدالت اجتماعی: بدون عدالت، هیچ اعتماد، هیچ هم سرنوشتی شکل نمی‌گیرد

۲. برابری شهروندی: نه برابری قومی، نه زبانی بلکه حق برابر انسان‌ها

۳. تاریخ مشترک: نه تاریخ حذف، بلکه تاریخ آشتی

۴. اقتصاد مشترک: ملت وقتی ملت می‌شود که سود مشترک داشته باشد

۵. چشم انداز مشترک: یک آینده‌ای که، همه خود را در آن ببینند نه فقط

یک قوم، یک زبان، یک ایدئولوژی!

دهم. نقش نسل جدید در بازتعریف هویت!

نسل جوان افغانستان:

- در نهاد آموزشی و اینترنت رشد کرد

• نه در قبیله

• نه در مسجد نزد ملا که با سواد امروز نا آشنا بوده اند

این نسل:

• جهان را دیده

• تنوع را می فهمد

• انسان را مقدم می داند

این نسل می تواند بگوید: ما پیش از آنکه تاجک، هزاره، پشتون، ازبک باشیم (انسانیم و افغانیم)

اما این نسل باید:

• سازمان پیدا کند

• روایت بنویسد

• گفتمان بسازد

هویت ملی با احساسات ساخته نمی شود. با ساختار ساخته می شود!

یازدهم. چرا هویت ملی امروز ضروری تر از هر زمان است؟!

افغانستان در آستانه تجزیه، فروپاشی، بی سرنوشتی ایستاده است!

تنها نیروی که می تواند این سرزمین را نگه دارد و صلح ایجاد کند و آینده بسازد هویت ملی است، نه زور نظامی!

دوازدهم. نتیجه فصل سیزدهم هویت ملی واقعی افغانستان وقتی ساخته می شود. که:

افغانها بگویند:

• تاریخ ما مشترک است

• رنج ما مشترک است

• دشمن ما فقر، جهل و خشونت است نه قوم مقابل

و وقتی قبول کنیم:

ملتی که در آن هرکس می‌خواهد دیگری را حذف کند، ملت نیست بلکه میدان جنگ است و افغانستان در ۲۰۰ سال اخیر میدان جنگ هویت‌ها بوده، نه خانه ملت‌ها!

زمان آن رسیده که از جنگ هویت‌ها به ساختن هویت برویم!

سخن پایانی فصل سیزدهم

ملت‌ها با دشمن سازی و نه با دیوارکشی بلکه با:

- اعتماد
- عدالت
- و آگاهی ساخته می‌شوند!

هویت ملی افغانستان آینده است، نه گذشته و این آینده، نه از کابل، نه از قندهار، نه از تهران، نه از اسلام‌آباد بلکه از ذهن‌های آزاد و قل‌بهای آگاه خواهد آمد! و من و تو، و نسل تو، بخش این آینده‌اید!



^۱ **اول** - افغانستان کشوری است با تنوع قومی بسیار زیاد! بر اساس مطالعات جامعه شناسی و سرشماری‌های تقریبی، گروه‌های اصلی عبارتند از:

۱. پشتون‌ها - گروه قومی، عمدتاً در جنوب و شرق
۲. تاجیک‌ها - عمدتاً در شمال و غرب
۳. هزاره‌ها - عمدتاً در مرکز (بامیان، میدان وردک و غرب افغانستان)
۴. ازبک‌ها - عمدتاً در شمال
۵. بلوچ‌ها - در جنوب شرق
۶. نورستانی‌ها - در شرق کوهستانی
۷. پشه‌ای‌ها
۸. ترکمن‌ها
۹. قزلباش‌ها
۱۰. سرابی‌ها
۱۱. عرب‌ها
۱۲. ایماق‌ها

۱۳. بلوچ‌های کوچکتر
و سایر اقوام محلی اگر همه گروه‌های کوچک، طایفه‌ها، و شاخه‌های محلی را هم اضافه کنیم، تعداد «گروه‌های اجتماعی و قومی» به بیش از ۳۰ می‌رسد!

^۲ **دوم** - تنوع فرهنگی هر قوم و هر طایفه، فرهنگ خاص خود را دارد، شامل:

- آداب و رسوم ازدواج، عروسی، و مراسم مذهبی
- لباس سنتی و الگوهای پوشش
- رقص، موسیقی، شعر و داستان سرایی
- سبک زندگی کشاورزی، شهری یا کوچ‌نشینی
- غذا و آشپزی محلی سنت‌ها و قوانین غیررسمی قبیله‌ای به همین دلیل گفته شد یعنی تقریباً هر قوم و هر شاخه قومی، فرهنگ منحصریه فردی دارد که با فرهنگ‌های دیگر متفاوت است!

^۳ **سوم** - زبان‌ها افغانستان زبانی چند زبانه واقعی است:

- دری (فارسی افغانستان) - گسترده‌ترین زبان رسمی، زبان مشترک آموزش و ادبیات
- پشتو - زبان رسمی و زبان بزرگ‌ترین قوم
- ازبکی - شمال
- ترکمنی، بلوچی، نورستانی، پشه‌ای، هزاره‌ای (لهجه‌های محلی) اگر همه لهجه‌ها و زبان‌های محلی را جمع کنیم، بیش از ۳۰ زبان و لهجه داریم که مردم مختلف روزمره از آنها استفاده می‌کنند!

اصطلاح «۳۰» نماد تنوع بسیار زیاد و پیچیدگی ارتباط میان اقوام است، نه یک آمار رسمی دقیق!

^۴ **چهارم** - پیام اجتماعی این تنوع
این تنوع: غنی است، نه تهدید که نشان می‌دهد افغانستان کشوری چند فرهنگی و چند زبانه است، اما اگر درک و احترام متقابل وجود نداشته باشد، همین تنوع می‌تواند سبب نزاع و تفرقه شود!

هندو و سک در افغانستان

۱. هندوها

• اقلیت مذهبی تاریخی افغانستان بوده‌اند، قبل از ۸۰-۱۹۷۰، شمار آنها قابل توجه بود، اما پس از جنگ‌ها و مهاجرت‌های اجباری، تعدادشان بسیار کاهش یافته است! هندوها قومیت مستقل نیستند، بلکه یک اقلیت مذهبی در میان اقوام مختلف بودند، مانند تاجیک و پشتون و بلوچ! بنابراین، وقتی می‌گوییم «۳۰ قوم»، منظور اقلیت مذهبی مانند هندوها نیست، بلکه گروه‌های قومی و زبانی است!

۲. سک‌ها (سیخ‌ها)

• اقلیت کوچکی از نظر مذهبی و اجتماعی در کابل، قندهار و هرات حضور داشتند!
 • آنها هم مانند هندوها، قومیت مستقل نیستند بلکه اقلیت مذهبی محسوب می‌شوند!
 بنابراین می‌توان گفت:
 • هندو و سک بخش از تنوع مذهبی افغانستان هستند، اما جزو «۳۰ قوم» محسوب نمی‌شوند، بلکه جزو اقلیت‌های مذهبی کشورند!

فصل چهاردهم

تجزیه طلبی در افغانستان

خطرات، انگیزه‌ها و راه‌های جلوگیری:

اول. تجزیه طلبی چیست؟!

تجزیه طلبی یعنی:

- تلاش گروهی برای جدا کردن سرزمین از کشور اصلی
- ایجاد دولت مستقل یا خودمختار خارج از چارچوب ملی این موضوع همیشه در افغانستان یکی از بزرگ ترین تهدیدها بوده است، زیرا کشور تنوع قومی، زبانی و فرهنگی بسیار دارد و نهادهای مرکزی ضعیف هستند!

دوم. ریشه‌های تجزیه طلبی در افغانستان!

تجزیه طلبی دلایل تاریخی و اجتماعی دارد:

۱. ضعف دولت مرکزی

- دولت‌هایی که نتوانسته اند امنیت، عدالت و فرصت برابر برای همه فراهم کنند، زمینه تجزیه طلبی ایجاد کرده‌اند!

۲. تبعیض قومی و زبانی

- گروه‌های محروم و سرکوب شده، احساس می‌کنند فقط با ایجاد خودمختاری می‌توانند حق خود را بگیرند

۳. نفوذ خارجی

- همسایه‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای گاهی از تجزیه طلبی حمایت کرده اند تا افغانستان ضعیف بماند!

۴. اقتصاد غیرعادلانه

- وقتی منابع طبیعی و فرصت‌ها فقط در دست یک گروه یا مرکز باشد، گروه‌های دیگر به فکر جدا شدن می‌افتند!

سوم. نمونه‌های تاریخی تجزیه طلبی!

طالبان و شمال:

با مخالفت و نفوذ خارجی در دهه ۹۰، مناطق شمال و غرب گاهی به صورت خودمختار اداره می‌شدند!

تلاش‌های قومی کوچک:

برخی طایفه‌ها و قبایل محلی برای کنترل منابع یا امنیت خود، اقدام به خودگردانی کردند! این تجزیه‌ها اغلب با حمایت خارجی و ضعف نهادهای مرکزی همراه بودند و پایدار نبودند!

چهارم. خطرات تجزیه طلبی!

- فروپاشی کشور
- افزایش جنگ داخلی
- تهدید امنیت منطقه‌ای
- تشدید فقر و مهاجرت
- نفوذ بیشتر خارجی‌ها
- از بین رفتن فرصت ملت سازی!

پنجم. انگیزه‌های گروه‌های تجزیه طلب!

- اقتصادی: کنترل منابع طبیعی یا مرزی
- سیاسی: کسب قدرت مستقل و خودمختاری
- امنیتی: حفاظت از جان و مال در برابر تهدید گروه‌های دیگر
- فرهنگی: حفظ زبان، دین یا سنت‌های خاص که در سطح ملی مغفول مانده!

ششم. راه‌های جلوگیری از تجزیه طلبی برای ثبات ملی!

سه محور اساسی وجود دارد:

محور اول. عدالت و شمولیت

- همه اقوام و گروه‌ها باید در قدرت سیاسی، اقتصاد و نهادهای دولتی سهم داشته باشند!
 - سهم برابر، انگیزه تجزیه طلبی را کاهش می‌دهد!
- محور دوم. تقویت هویت ملی و همزیستی**

- آموزش، رسانه و فرهنگ مشترک برای ایجاد حس «ما» شدن
 - تأکید بر ارزش‌های انسانی و حقوق مشترک
 - پذیرش تنوع قومی و زبانی به عنوان سرمایه ملی!
- محور سوم. اقتصاد مولد و عادلانه**

- منابع کشور باید بین همه مردم توزیع شود
- ایجاد فرصت شغلی برای همه گروه‌ها
- کاهش وابستگی به کمک خارجی و اقتصاد فاسد!

هفتم. نقش نسل جوان و زنان!

جوانان:

- می‌توانند با آموزش و آگاهی، افکار تجزیه طلبانه را به گفتگو و حل مسالمت آمیز تبدیل کنند!

زنان:

- مشارکت زنان در سیاست و اقتصاد، ثبات اجتماعی و انسجام ملی را تقویت می‌کند و انگیزه تجزیه طلبی را کاهش می‌دهد!

هشتم. نتیجه فصل چهاردهم! تجزیه طلبی محصول:

- ضعف حکومت

- نابرابری
- تنش‌های تاریخی
- نفوذ خارجی
- راه جلوگیری از آن:

- شمولیت
- عدالت
- فرصت برابر
- هویت ملی مشترک

افغانستان پایدار فقط با همزیستی مسالمت آمیز گروه‌ها و ملت سازی واقعی ممکن است!



فصل پانزدهم

ملت سازی و صلح پایدار در افغانستان

راهکارها و مسیر عملی:

اول . چشم انداز کلی!

افغانستان:

- کشوری با منابع غنی
 - تاریخی و پیچیده
 - تنوع قومی و فرهنگی گسترده
- اما در طول ۲۰۰ سال گذشته، ملت سازی واقعی رخ نداده! صلح پایدار و توسعه تنها زمانی ممکن است که:

۱. دولت مشروع و فراگیر باشد
۲. اقتصاد مولد و عادلانه باشد
۳. هویت ملی مشترک ایجاد شود
۴. فرهنگ و رسانه آگاه کننده عمل کند
۵. زنان و جوانان نقش فعال و برابر داشته باشند

دوم . پنج ستون اصلی ملت سازی!

الف . سیاست فراگیر و شفاف:

- تشکیل دولت ملی با نمایندگی همه اقوام و گروه‌ها
 - انتخابات شفاف، منصفانه، و با مشارکت گسترده
 - قانونگذاری و قضاوت مستقل و بدون تبعیض
 - کاهش نفوذ خارجی در تصمیم گیری داخلی
- هدف: «اعتماد متقابل» بین گروه‌ها و ایجاد احساس تعلق به دولت مرکزی

ب. اقتصاد مولد و عادلانه:

- توسعه کشاورزی مدرن و صادراتی
 - ایجاد صنایع کوچک و متوسط در مناطق مختلف
 - توزیع منابع طبیعی و درآمدها به صورت شفاف و عادلانه
 - تشویق سرمایه گذاری داخلی و بازگشت مهاجران متخصص
- هدف: کاهش فقر، ایجاد اشتغال، و کاهش انگیزه تجزیه طلبی

ج. هویت ملی چند فرهنگی:

- پذیرش تنوع قومی، زبانی و مذهبی
 - آموزش تاریخ مشترک و آگاهی از حقوق شهروندی
 - تأکید بر ارزش های انسانی و همزیستی مسالمت آمیز
 - جلوگیری از نفرت پراکنی و روایت های یک جانبه
- هدف: ایجاد «احساس ما» در میان همه شهروندان، نه فقط «ما و آنها»

د. فرهنگ و رسانه آگاه کننده:

- رسانه های مستقل، شفاف، و مسئول
- سواد رسانه ای برای مردم
- تولید محتوای آموزشی و تحلیلی برای نوجوانان و جوانان
- حمایت از هنر، شعر، ادبیات و فرهنگ بومی برای پیوند میان اقوام

هدف: کاهش سوء تفاهم ها، مقابله با نفرت، و آموزش همزیستی

ه. مشارکت زنان و جوانان:

- تضمین حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی برای زنان
- فراهم کردن فرصت تحصیل و اشتغال برای زنان و جوانان
- حضور فعال در تصمیم گیری های محلی و ملی
- آموزش نسل جدید برای حل مشکلات به شیوه عقلانی و مسالمت آمیز

هدف: توانمند سازی گروه‌هایی که بیشترین ظرفیت تغییر مثبت را دارند

سوم. چالش‌های عملی در راه ملت سازی!

- فساد نهاده
 - نفوذ خارجی و گروه‌های مسلح غیرقانونی
 - جهل و سنت‌های محدود کننده
 - تقسیم بندی قومی و زبانی
- راه حل: ایجاد نهادهای نظارتی مستقل، آموزش و رسانه‌های قدرتمند، و قوانین الزام‌آور

چهارم. مراحل پیشنهادی عملیاتی!

۱. مرحله کوتاه مدت (۱-۳ سال)

- تشکیل دولت وحدت ملی واقعی
- ایجاد نهادهای شفاف و مستقل
- توسعه زیرساخت‌های اولیه (برق، جاده، آموزش)

۲. مرحله میان مدت (۳-۷ سال)

- توسعه کشاورزی و صنایع سبک
- آموزش و سواد عمومی
- رسانه‌های مستقل و برنامه‌های فرهنگی

۳. مرحله بلندمدت (۷-۱۵ سال)

- بازتعریف هویت ملی و آشتی تاریخی
- تقویت اقتصاد ملی و کاهش وابستگی به کمک خارجی
- صلح پایدار و کاهش نزاع‌های محلی و قومی

پنجم. نقش مردم و جامعه مدنی!

شهروندان آگاه:

- مشارکت فعال، نظارت بر دولت، جلوگیری از فساد

سازمان‌های مدنی و NGOها:

- آموزش، فرهنگ، بهداشت، حقوق بشر
رسانه‌ها:

- انتقال اطلاعات درست، کاهش شایعات، ترویج گفت وگو بدون مشارکت فعال مردم، هر طرحی شکست خواهد خورد!

ششم. نمونه‌های موفق منطقه‌ای!

کشورهای کوچک آسیای جنوب شرقی (سنگاپور، کوریای جنوبی)، کشورهای چند قومیتی موفق (سوئیس، کانادا)

ویژگی مشترک آنها:

- عدالت اجتماعی
 - توسعه اقتصادی
 - هویت مشترک و احترام به تنوع
- افغانستان می‌تواند با الهام از این مدل‌ها، مسیر خود را بسازد!

هفتم. چشم انداز ۱۵ ساله

اگر این برنامه اجرا شود، افغانستان می‌تواند:

- فقر را نصف کند
- بیکاری را به حداقل برساند
- جامعه‌ای با همزیستی مسالمت‌آمیز بسازد
- اقتصاد مستقل و پایدار ایجاد کند
- تجزیه طلبی را به حداقل برساند
- ملت سازی واقعی و هویت ملی مشترک ایجاد کند

سخن پایانی فصل پانزدهم - ملت سازی و صلح پایدار در افغانستان:

- شعار نیست
- وعده نیست

• راه طولانی و دشوار دارد

اما اگر همه اقشار جامعه، نسل جوان، زنان، روشنفکران و رسانه‌ها در مسیر عقلانی، شفاف و عادلانه حرکت کنند، آینده‌ای روشن ممکن است!

افغانستان فقط با همزیستی، عدالت، آگاهی، و اقتصاد مولد می‌تواند دوباره سربلند شود!



جمع بندی کلی از همه پانزده فصل

مقدمه

افغانستان کشوری با تاریخ طولانی، منابع غنی و تنوع قومی و فرهنگی بسیار است! اما قرن‌ها جنگ، نابرابری، تبعیض، و ضعف نهادهای مرکزی باعث شده ملت سازی واقعی شکل نگیرد! این سند، بر اساس ۱۵ فصل تحلیلی، راهکارهای عملی برای ایجاد:

- صلح پایدار
- هویت ملی مشترک
- عدالت اجتماعی
- توسعه اقتصادی و فرهنگی ارائه می‌کند!

اول - وضعیت کنونی افغانستان!

- تنوع قومی، زبانی و مذهبی گسترده
 - (بیش از ۳۰ گروه، ۳۰ زبان و لهجه)
 - حضور اقلیت‌های مذهبی مانند هندو و سک
 - دولت مرکزی ضعیف، فساد گسترده، و نبود عدالت اجتماعی
 - رسانه‌ها و فرهنگ غالباً در خدمت گروه‌ها و نفرت پراکنی
 - زنان و جوانان کمتر در قدرت و تصمیم‌گیری مشارکت دارند
- پیام: بدون بازسازی نهادها، عدالت، و هویت ملی مشترک، افغانستان همچنان در بحران خواهد ماند!

دوم. تحلیل عوامل بحران و چالش‌ها!

۱. جنگ و خشونت مداوم: از دهه‌ها پیش، خشونت و جنگ‌های داخلی، اعتماد اجتماعی و سرمایه انسانی را تخریب کرده است!
۲. تبعیض و نابرابری: اقوام و طوایف مختلف احساس محرومیت می‌کنند و زمینه تجزیه طلبی و نفرت فراهم می‌شود!

۳. ضعف نهادهای قانونی و سیاسی: فساد، نفوذ خارجی و نبود شفافیت، تصمیم گیری صحیح را مختل می کند!

۴. فرهنگ و رسانه بیمار: رسانه ها و روایت های یک طرفه، نفرت و خشونت نرم را تقویت کرده اند

۵. نقش ناکافی زنان و جوانان: بخش بزرگی از جامعه از تصمیم گیری های ملی حذف شده اند!

سوم. هویت ملی و ملت سازی!

- هویت ملی بر اساس احساس تعلق، همزیستی و قرارداد اجتماعی ساخته می شود!
- هویت ملی افغانستان باید چند فرهنگی، چند زبانه، و برابر باشد!
- هویت تحمیلی شکست خورده است، بدون مشارکت واقعی مردم، هویت ملی شکل نمی گیرد
- نسل جوان و زنان محور بازتعریف هویت ملی هستند!

چهارم. نقش زنان و جوانان!

- زنان ستون خانواده و حامل فرهنگ هستند، مشارکت آنها در آموزش، اقتصاد و سیاست، کلید صلح و توسعه است!
 - جوانان با آگاهی، آموزش و رسانه های مستقل می توانند افکار تجزیه طلبانه را به گفت و گو و مشارکت مسالمت آمیز تبدیل کنند!
- نتیجه: توانمند سازی این گروه ها، سرمایه اجتماعی و انسانی عظیمی برای ملت سازی فراهم می کند!

پنجم. خطر تجزیه طلبی!

محصول ضعف دولت، نابرابری، و نفوذ خارجی:

- انگیزه ها: اقتصادی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی

- راه مقابله: شمولیت سیاسی، عدالت اجتماعی، توزیع منابع، و تقویت هویت ملی مشترک

ششم. ستون‌های راهبردی برای صلح پایدار!

۱. سیاست فراگیر و شفاف

- نمایندگی واقعی همه اقوام و گروه‌ها
- انتخابات شفاف و قانونی
- نهادهای مستقل و بدون فساد

۲. اقتصاد مولد و عادلانه

- توسعه کشاورزی و صنایع سبک
- توزیع شفاف منابع طبیعی
- کاهش وابستگی به کمک خارجی

۳. هویت ملی چند فرهنگی

- پذیرش تنوع و آگاهی از حقوق شهروندی
- آموزش تاریخ مشترک
- جلوگیری از نفرت پراکنی

۴. فرهنگ و رسانه آگاه کننده

- رسانه‌های مستقل و مسئول
- سواد رسانه‌ای عمومی
- ترویج هنر، ادبیات و فرهنگ بومی

۵. مشارکت زنان و جوانان

- تضمین حقوق سیاسی و اقتصادی
- حضور فعال در تصمیم گیری
- آموزش و توانمند سازی نسل جدید

هفتم. مراحل عملیاتی پیشنهادی

کوتاه مدت (۱ - ۳ سال)

- تشکیل دولت فراگیر و شفاف
- ایجاد نهادهای مستقل
- توسعه زیرساخت‌ها و آموزش اولیه

میان مدت (۳ - ۷ سال)

- ایجاد اشتغال و صنایع کوچک
- گسترش آموزش و رسانه مستقل
- ترویج فرهنگ همزیستی

بلند مدت (۷ - ۱۵ سال)

- بازتعریف هویت ملی
- توسعه اقتصادی پایدار
- تثبیت صلح و کاهش نزاع‌های محلی

هشتم. نقش مردم و جامعه مدنی

- شهروندان: مشارکت فعال، نظارت، گزارش فساد
- NGOها: آموزش، حقوق بشر، توسعه محلی
- رسانه‌ها: آموزش، اطلاع رسانی صحیح، ترویج گفت و گو

نهم. چشم انداز ۱۵ ساله

اگر این برنامه اجرا شود:

- فقر کاهش می‌یابد
- اقتصاد مستقل و پایدار می‌شود
- تجزیه طلبی به حداقل می‌رسد
- ملت سازی واقعی و هویت ملی مشترک شکل می‌گیرد

دهم. پیام پایانی - صلح و توسعه افغانستان:

- با سلاح و زور نمی‌آید
- با آگاهی، عدالت، مشارکت، و همزیستی ساخته می‌شود.

نسل امروز افغانستان:

- حامل این تغییر است
 - آینده را می سازد
 - و می تواند کشور را از جنگ، بی عدالتی و نفرت رها کند
- افغانستان سریلند، کشوری با ملت متحد، اقتصاد مولد، و فرهنگ آگاه خواهد بود، نه با زور، نه با تبعیض، بلکه با عقلانیت، مشارکت و همدلی!



